

حسین علاء

○ یحیی آریابخشایش



اشاره

میرزا حسین خان، ملقب به معین‌الوزاره و مشهور به حسین علاء، از جمله رجال تاریخ سیاسی معاصر است که فعالیت‌هایش از دوران سلطنت احمدشاه قاجار آغاز و تا اواسط حکومت محمدرضا پهلوی ادامه یافت. وی در طول عمر هشتاد و چند ساله‌اش، هفت بار به وزارت (فوائد عامه، امور خارجه، دربار) رسید؛ یک بار وکیل مجلس شورای ملی شد و در اواخر عمرش، به عنوان سناتور انتصابی در مجلس سنا، حضور یافت؛ همچنین به عنوان وزیر مختار ایران به کشورهای امریکا، انگلستان و فرانسه رفت. یک بار نیز سفیر کبیر سفارت ایران در واشنگتن (امریکا) شد؛ دو بار در دو برهه حساس سیاسی کشور سمت نخست‌وزیری را به عهده گرفت: نخست در سال ۱۳۲۹ ش، که بسیاری از تحلیل‌گران، از دولت او به «کابینه محلل» یاد کرده‌اند؛ و بار دوم در ۱۳۳۴ ش، پس از برکناری سپهد فضل‌الله زاهدی، عامل ظاهری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که این بار تا آستانه قتل به دست فداییان اسلام، پیش رفت.

از منظری دیگر، آنچه در محافل سیاسی - اجتماعی بر اهمیت نام حسین علاء می‌افزاید فعالیت چشمگیر او در مجامع فراماسونری است. فعالیت او در این مجامع تا بدان پایه بود که به عنوان استاد مادام‌العمر، «لاینز» جدیدی را در ایران پایه‌گذاری کرد و با پیشگامی در

مجموعه مطالعات تاریخی

تأسیس لژ ماسونی وابسته به اتحادیه لژهای آلمان، پای فراماسونریهای آلمانی را به ایران گشود. از سوی دیگر در دوره دوم نخست وزیری اش (۱۳۳۴ - ۱۳۳۶ ش) فعالیت شبکه فراماسونری و نفوذ و دخالت ماسونها در عرصه‌های مختلف، بویژه سیاست و اقتصاد، چنان گسترش یافت که برای دومین بار در طول تاریخ پارلمان ایران، اعتراض برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی را برانگیخت و آنان را به سخن رانی علیه فراماسونری در صحن علنی مجلس کشاند. از این رو لازم است در مبحثی مستقل و مستند به فعالیت و تلاش ماسونی علاء پرداخته، نقش و تأثیر وی را در راه اندازی و پایه گذاری محافل فراماسونی در ایران آشکار سازیم.

فعالیت ماسونی علاء، از دو جهت قابل بررسی و پژوهش است: نخست آنکه او در مقام یک ماسون، در برچیده شدن لژ فراماسونی «همایون» نقش مؤثری بر عهده داشته است. دوم اینکه پس از انحلال لژ مزبور، وی لژ «مهر» را در تهران پی ریزی کرد که این لژ به عنوان نخستین لژ فراماسونی وابسته به «اتحادیه لژهای آلمان»، فعال بود.

از آنجا که شرح و بسط مباحثی همچون فراماسونری، خود نیازمند شناخت ماسونهاست و بدون آگاهی از زندگی سیاسی آنان، بحث درباره آن مجامع ناممکن، یا لاقابل بی فایده خواهد بود، ابتدا بر اساس منابع موجود، به زندگی حسین علاء می پردازیم، سپس با استفاده از نوشته‌ها و اسناد در دسترس، فعالیت‌های ماسونی او را پی می گیریم.

از تولد تا تحصیل

از تاریخ و محل تولد حسین علاء آگاهی درست و دقیقی در دست نداریم. برخی او را متولد «سال ۱۳۰۰ ق، یعنی حدود ۲۳ سال قبل از انقلاب مشروطه، در تفلیس» دانسته‌اند؛ یعنی زمانی که پدرش، محمدعلی خان علاءالسلطنه،^۱ کنسول ایران در تفلیس بوده است.^۲ عده‌ای هم نوشته‌اند که او در سرطان/تیر ۱۲۶۰ به دنیا آمده است.^۳ از سوی دیگر، نویسندگان کتاب رجال وزارت خارجه، تولد وی را شب عاشورای سال ۱۳۰۱ در تهران ذکر کرده‌اند^۴ که به عبارتی با ۲۰ آبان ۱۲۶۲ برابر است. در برخی از منابع نیز، خلاصه زندگی نامه او به شرح زیر آمده است:

«نام: [حسین، شهرت: علاء، نام پدر: علاءالسلطنه، نام مادر:] مرحومه حاجیه الملوک، [تاریخ تولد: ۱۳۰۳ هجری قمری، ۷۵ سال، [محل تولد: تهران].^۵ ولی با توجه به نوشته برخی از منابع، از جمله سلسله مقالاتی در مجله آینده، با عنوان «سیاستمداران ایران در اسناد محرمانه بریتانیا» که یکی از آن مقالات، به زندگی حسین علاء



اختصاص دارد،^۶ و یا جزوه‌ای به نام فهرست اسامی نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی^۷ که هر کدام از آنها بر اساس اسناد و مدارک موجود در بایگانی سازمانهای دولتی و رسمی تدوین یافته است، تولد وی در ۱۲۶۴ ش/۱۳۰۳ ق در تهران، به نظر درست ترمی رسد.

محمدعلی معین‌الوزاره، پدر علاء، در ۱۳۰۷ ق، در سمت کنسول ایران در تفلیس، لقب علاء‌السلطنه گرفت. چندی بعد، به جای میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، به وزیر مختاری ایران در لندن منصوب گردید. او حسین خان را هم با خود به انگلستان برد و مقدمات تحصیل

۱۱ او را در مدرسه «وست مینیستر» فراهم کرد. حسین خان در این مدرسه تحصیلات خود را آغاز کرد و دوره ابتدایی و متوسطه را در لندن گذراند. به نوشته ابوالفضل قاسمی، رفتار خشن علاء در دوران تحصیل در مدرسه وست مینیستر موجب شد تا او را یک ضدانگلیسی متعصب بشناسند.^۸

ورود به وزارت امور خارجه

حسین خان در هفده سالگی به استخدام وزارت امور خارجه ایران درآمد و با سمت آتاشه (وابسته) سفارت ایران در لندن، مشغول به کار شد. پس از مدتی نایب سوم، و بعد نایب دوم آن سفارت گردید. او در کنار کار سفارت، به تحصیلات خود ادامه داد و از دانشکده حقوق لندن درجه لیسانس گرفت.

در ۱۳۲۴ ق، پس از آنکه نهضت مشروطه ایران به بار نشست، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، نخستین رئیس‌الوزرای مشروطه، محمدعلی خان علاء‌السلطنه را از وزیر مختاری ایران در لندن به تهران فراخواند و وزارت امور خارجه را به او واگذار کرد. علاء‌السلطنه نیز فرزند بزرگش، مهدی خان معین‌الوزاره را، که بعدها لقب مشیرالملکی گرفت، به جای خود در لندن گمارد. چندی بعد، دیگر فرزندش، حسین خان را هم به تهران آورد و برخی از امور مربوط به وزارت تحت ریاست خود را در عهده تصدی او نهاد.

مطالعات تاریخی

در ۱۳۳۰ ق، لقب معین‌الوزاره که پیش‌تر، از آن مهدی خان بود به حسین خان رسید و او ملقب به «حسین خان معین‌الوزاره» شد. همچنین از جانب پدر، به ریاست کابینه وزارت امور خارجه منصوب گردید. در همین سمت از سوی دولت ایران مأموریت یافت که به موجب پذیرش التیماتوم دولت روس، حکم عزل مورگان شوستر امریکایی را از سمت مستشار مالی ایران، به وی ابلاغ کند.^۹ از دیگر مأموریت‌های او در این دوران، مسافرت به لندن است که به همراه هیئتی، در مراسم تاجگذاری ادوارد پنجم پادشاه انگلستان شرکت جست.^{۱۰}

آشنایی با سیدحسن تقی زاده

محمدعلی خان علاء‌السلطنه، که پسوند پرنس را هم به اسم خود افزوده بود، در ۱۳۳۱ ق، نخستین کابینه‌اش را تشکیل داد. همو ترتیبی داد که مراسم تاجگذاری احمدشاه قاجار برگزار شده، احمدشاه رسماً زمام امور سلطنت را در دست بگیرد. چیزی نگذشت که جنگ جهانی اول (اوت ۱۹۱۴/رمضان ۱۳۳۲) آغاز شد و با گذشت چند ماه، دولتهای متخاصم اعلامیه بی‌طرفی دولت ایران را زیر پا نهادند و قسمتهایی از سرزمین ایران را به صحنه جنگ مبدل ساختند. این امر علاوه بر ایجاد رعب و ناامنی در میان مردم، بر اختلافات سیاسی بین دولتمردان دامن زد. به طوری که بسیاری از آنان، تظاهر به طرفداری از دول متحد (آلمان، اتریش و عثمانی) و برخی نیز، از دولتهای متفق (انگلستان، روس و فرانسه) جانبداری می‌کردند. در این میان نوشته‌اند که حسین خان معین‌الوزاره، که ریاست کابینه وزارت امور خارجه را بر عهده داشت، نقش حساسی در مذاکرات سیاسی بین نمایندگان ایران و خارجی ایفا می‌کرد و بعضی اوقات با توجه به محبوبیت آلمان در جامعه روشنفکری آن روز ایران، به طرفداری از آلمان تظاهر می‌کرد.^{۱۱}

چنین گمانی که علاء از طرفداران آلمانها بوده، زمانی قوت می‌یابد که بر زندگی سیاسی و ارتباطات او دقت بیشتری شود و سابقه دوستی و هم‌نشینی وی را با افراد متعدد، مرور کنیم. به عبارتی دیگر، وقتی صفحات زندگی او را ورق می‌زنیم به نام اشخاصی بر می‌خوریم که از یک سو، با او هم‌نشین بوده، در سفر و حضر روابط دوستانه نزدیکی با هم داشته‌اند. از سوی دیگر خود آنان در زمان جنگ جهانی اول، از طرفداران دو آتشه آلمانها به شمار رفته، ذکر نامشان فعالیت و طرفداری به سود آلمان را در آن زمان، در اذهان تداعی می‌نمود.

نمونه بارز این گونه هم‌نشینان و دوستان علاء، سیدحسن تقی‌زاده است که چند ماه پس از آغاز جنگ جهانی اول، به برلن رفت و با گردهم‌آوری چند تن از دوستان و هم‌فکران خود و دعوت از ایرانیانی که به دلایلی مختلف، وطن خود را ترک گفته بودند، کمیته‌ای به نام «کمیته

ملیون ایرانی» را در برلن تشکیل دادند. آنان نمایندگان را به کشورهای مسلمان از جمله ایران و عراق اعزام می کردند تا با مذاکره و گفتگو با اسیران جنگی، بر ضد دول متفق و به سود آلمانیها تبلیغ کنند. افزون بر این، مجله کاوه را در دو دوره متمایز منتشر ساختند که در دوره نخست، بنابر اقتضای زمان، تبلیغ به سود آلمان را در رأس امور خود قرار داده بودند، که در دوره دوم، با پایان یافتن جنگ و بی نیازی به تبلیغات گذشته، به مسائل ادبی و اجتماعی پرداختند. نکته مهم آنکه در رأس این کمیته، تقی زاده قرار داشت و فعالیت دیگر اعضای گروه و نمایندگان اعزامی را رهبری می نمود و همو بود که رهبری «فرقه دمکرات ایران» را در تهران برعهده داشت و به اتهام دست داشتن در قتل سیدعبدالله بهبهانی، ایران را ترک کرده بود.^{۱۲} او ابتدا به امریکا و سپس به آلمان رفت و در برلن به فعالیت سیاسی پرداخت. چنین فردی از دوستان نزدیک علاء و در سازمانها و اداره های متعدد همکار او بود^{۱۳} که باید گفت هر دو متأثر از هم بودند و این همسویی در مواقع متعدد، موجب بروز شخصیت و منش واحدی از سوی آنان می شد؛ آن دو هنگام مطرح شدن «ماده واحده تغییر سلطنت قاجاریه» در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، که از نقشه های رضاخان سردار سپه برای دست گرفتن حکومت بود، در کنار هم بودند و با آن به مخالفت برخاستند. البته در این مخالفت، سه تن دیگر از نمایندگان مجلس نیز هم رأی و هم راه آنان بودند، که نمی توان انگیزه ها و دلایل مخالفت همه آنان را همسان و هم طراز دانست. سه نفر مزبور سیدحسن مدرس، محمد مصدق و یحیی دولت آبادی بودند که از میان آنان، مدرس و مصدق، انگیزه ها و استدلالهای متفاوتی داشتند، با این حال همه آنان، به رغم اختلافات فکری، به اقتضای زمان، در یک صف قرار گرفتند و در برهه کوتاهی، سیاست متحدی را در مجلس برگزیدند.

تقی زاده در خاطرات خود، که بعدها با عنوان زندگی طوفانی به چاپ رسید، ضمن شرح ماجرای رأی گیری در مجلس، برای ماده واحده تغییر سلطنت قاجاریه از تعهد علاء، و هم فکری و دوستی او سخن گفته، نوشته است:

«در این بین تیمورتاش، که به سردار سپه چسبیده بود، با ذکاءالملک فروغی آمدند توی حیاط. می خواستند با ما صحبت کنند، که [با ماده واحده] مخالفتی نکنیم. جرئت نکردند با من صحبت کنند. علاء را خواهش کردند، رفت به حیاط. در آنجا فروغی و تیمورتاش اصرار می کردند که شما [علاء] عَلم مخالفت بلند نکنید. علاء گفت دوستانم هر طریقه ای بروند من هم همان طور خواهم کرد. آنها خیال می کردند علاء را که شخص محجوبی است اگر خواهش بکنند، قبول خواهد کرد، ولی قبول نکرد و آمد دوباره بالا.»^{۱۴}

در این ماجرا، نکته حائز اهمیت، تصمیم واحدی است که تقی زاده و علاء، پس از پایان

مطالعات تاریخی

جلسه اتخاذ کردند. از میان پنج نماینده مخالف، که پس از تصویب ماده واحده تغییر سلطنت، بر شرکت یا عدم شرکت در جلسات مجلس تردید داشتند، فقط علاء و تقی زاده، تصمیم گرفتند که سمت نمایندگیشان را در مجلس حفظ کرده، با حضور در جلسات آن، وظیفه نمایندگی را به پایان رسانند. نمایندگان دیگر هم، که پیش تر رغبتی از خود برای شرکت در جلسات مجلس نشان نمی دادند، از آن دو، پیروی نموده، پذیرفتند که در مجلس حضور یابند.^{۱۵}

از یادداشتهای تقی زاده، که در جاهای بسیار، نام علاء را در کنار نام خود ذکر نموده، چنین بر می آید که او و علاء در دوران نمایندگی مجلس شورای ملی، روابط دوستانه و بسیار صمیمی داشته، در بیشترین تصمیم گیریها، از اتحاد نظر و اتفاق رأی برخوردار بوده اند. به طوری که پیش از تصمیم گیری درباره موضوعاتی، با هم مشورت می کردند و در انجام دادن کارها، نظر یکدیگر را جویا می شدند.^{۱۶} افزون بر این، آن دو در تأسیس لژ فراماسونری «مهر»، که نخستین لژ وابسته به گراندلژهای آلمان بود، دست داشتند و هر دو استاد اعظم «گراند لژ مستقل (ملی) ایران» بوده اند.^{۱۷} از این رو می توان گفت که یکی از نقاط مشترک و دلایل هم رأیی آن دو، همین تلاشها و اقداماتی است که در مجامع ماسونی انجام داده اند. به عبارتی حضور آنها در محافل فراماسونی که بیشتر با هم و در کنار هم بودند، رشته های فکری - سیاسی آن دو را محکم و نزدیک به هم نشان می دهد.

۱۴

تقی زاده، حسین علاء را «آدم رشید و دانا» معرفی کرده و تلاشهای او را برای تخلیه ایران از نیروهای روسی در ۱۳۲۵ ش، با سمت نماینده دولت ایران در سازمان بین الملل، ستوده است.^{۱۸} از نامه هایی که آنان به یکدیگر نوشته اند، چند نامه در خاطرات تقی زاده و مجله آینده، به کوشش ایرج افشار چاپ شده است، که بیشتر در فاصله سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۶ ش نگاشته شده اند. در این زمان، علاء وزیر دربار و بعد سفیر کبیر ایران در واشنگتن (امریکا) و تقی زاده هم وزیر مختار و بعد سفیر کبیر ایران در لندن (انگلیس) بودند. و البته موضوعات نامه ها، همه سیاسی است.^{۱۹}

وزارت فوائد عامه (فلاح و تجارت)

حسین خان از زمانی که وارد وزارت امور خارجه شد، با استفاده از سابقه خدمات پدر، و استعدادی که از خود در انجام امور محوله نشان می داد، جایگاه مناسبی یافت و بزودی مراحل ترقی را در آن وزارت خانه طی کرد. به نوشته عبدالله مستوفی در تاریخ قاجار، «فارغ التحصیلان مدرسه علوم سیاسی، نقطه اتکای دیگری در وزارت خانه [امور خارجه] داشتند و آن معین الوزاره، رئیس کابینه وزیر بود که الحق جوانها را زیر پر خود گرفته، و خود علاء السلطنه،

وزیر امور خارجه، هم به واسطه آقای علاء [معین الوزاره] نسبت به آنها از حمیت دریغ نمی کرد.^{۲۰} احمد متین دفتری هم او را در این سمت معاون اداری وزیر امور خارجه دانسته است که کلیه امور اداری، تحت نظارت وی انجام می گرفت.^{۲۱} با وجود این گفته‌ها، برخی از حسین علاء به عنوان «نرون وزارت امور خارجه» یاد کرده‌اند که در ایام عهده‌داری ریاست کابینه وزارت امور خارجه، جمعی از شاگردان مدرسه علوم سیاسی را دور سر خود گرد آورده با تشکیل حزب و دسته «وزارت را تیول ابدی خود قرار داده بود.»^{۲۲}

معین الوزاره نزدیک به دو سال ریاست کابینه وزارت امور خارجه را در عهده داشت تا اینکه در ۱۲۹۶ ش میرزا حسن خان مستوفی الممالک او را به عنوان وزیر فوائد عامه تعیین و به مجلس شورای ملی معرفی کرد. او نخستین بار در این وزارت خانه، تشکیلات جدیدی را به وجود آورد؛ در آغاز، نام وزارت خانه را به «وزارت فلاح و تجارت» تغییر داد و برای هر کدام از اداره‌های کل فوائد عامه و محاسبات مسئولان مستقلی را معین نمود. وی در کابینه‌های بعدی (مستوفی الممالک و صمصام السلطنه بختیاری)، همچنان وزیر فلاح و تجارت بود. اما با پایان یافتن عمر کابینه صمصام السلطنه، در اسد/مرداد ۱۲۹۷، میرزا حسن خان وثوق الدوله مأمور تشکیل کابینه جدید شد و به جای معین الوزاره، میرزا حسین خان دبیرالملک را به وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب کرد.

وثوق الدوله، که پیش از این یک بار نیز کابینه تشکیل داده بود، در کار وزارت و دولت تجربه لازم را داشت، دو نفر از هم‌فکران خود، به نامهای نصرت الدوله فیروز میرزا و اکبر میرزا صارم الدوله را مأمور مذاکره با نمایندگان انگلیسی درباره قراردادی در زمینه نظامی و مالی و تنظیم مفاد قرارداد کرد. افزون بر این در برخی از موضوعات قرارداد با سید ضیاءالدین طباطبایی به شور نشست و درباره آن به رایزنی می پرداخت. پس از چند هفته، مفاد قرارداد در دو زمینه نظامی و مالی تنظیم و پس از انجام مراحل نهایی، آماده امضا گردید. وثوق الدوله برای اینکه بتواند امضای قرارداد را با نماینده دولت انگلستان، سرپرسی کاکس، با موفقیت به پایان برساند، دست به اقداماتی زد؛ عده‌ای از مخالفانش را با پول خرید؛ عده‌ای را هم که در اعتراضات خود مصمم بودند و به آزادی ملت و وطن می اندیشیدند، دستگیر و روانه زندان کرد، یا با تبعیدشان به شهرهای دیگر، از تهران، مرکز ثقل تصمیم‌گیریها، دور داشت. اما در این میان، چند تن از اعضای وزارت امور خارجه را، که روحیات آنان را می شناخت، به مأموریت خارج از ایران فرستاد تا در ظاهر برای انجام کاری به اروپا بروند و در باطن، او بتواند در نتیجه دور ساختن آنان، امضا و انعقاد قرارداد را به راحتی و بدون مشکلی به انجام برساند. از جمله این افراد که مأمور به اروپا شدند، نام علیقلی خان مشاور الممالک انصاری، محمدعلی

سلسله قاجاریه و تأسیس سلطنت پهلوی از اهم موضوعات آن به شمار می رود. رضاخان سردار سپه، چندی پس از تصدی پست ریاست الوزرایی، به پیشنهاد حاجی میرزایحیی دولت آبادی، مجلس مشاوره خصوصی تشکیل داد و در امور کشور با آنان به مشورت نشست. در این مجلس، که مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مصدق السلطنه، تقی زاده، علاء، دولت آبادی، سلیمان میرزا و یک نفر دیگر عضویت داشتند، هر چند روز یک بار در خانه یکی از اعضا، و بعدها در خانه رئیس الوزراء، تشکیل جلسه می دادند؛ هر چند همه آنان را نمی توان همسو و هم رأی دانست و باید برای هر کدام از آنان، مبحث جداگانه ای را برپا کرد. بیشتر آنان از اینکه رضاخان در کارهای مملکت با ایشان مشورت می کند ابراز خوشحالی و اطمینان خاطر می نمودند. اما کم کم رضاخان خواسته های خود را در جمع مطرح و با طرح این مسئله، که دیگر نمی تواند با وجود احمدشاه اقدامی در جهت اصلاح کشور انجام دهد، راه را برای ربودن تخت و تاج سلطنت از دست قاجاریان هموار می کرد. سیدحسن تقی زاده در این باره می نویسد:

۱۷

«لُب آنچه سردار سپه در آن جلسات عنوان می کرد این بود که می گفت من زحمت زیادی کشیده و قشونی ایجاد و منظم کرده ام و تا مقام من در این کار، یعنی ریاست قوای نظامی محکم و ثابت و تزلزل ناپذیر نباشد هر روز ممکن است این بساط را بر هم بزنند و چون اصولاً حکم با پادشاه مملکت است لذا می تواند هر وقت که دلش خواست به موجب یک حکمی مرا معزول کند و ترتیب دیگری پیش بیاورد. این طور نشان می داد که اگر از این حیث خیالش کاملاً راحت باشد قصد دیگری ندارد و به مقام خود قانع است. لذا مذاکرات زیادی شد راجع به پیدا کردن راه قانونی برای ثبات مقام او نسبت به قوای نظامی.»^{۲۷}

به دنبال آن در ۲۶ بهمن ۱۳۰۳ قانونی در مجلس شورای ملی تصویب شد که فرماندهی کل قوای نظامی را از احمدشاه سلب و به رضاخان سردار سپه، رئیس الوزراء واگذار کرد. طراح اصلی این مصوبه کسی نبود جز رضاخان که با وجود احمدشاه، راه رسیدن به قدرت را بسته می دید، و چاره ای می جست تا تمامی ابزار تسلط و قدرت را در دست بگیرد. از این رو از روزی که وارد کابینه دولت شد و پس از چند دوره عهده داری وزارت جنگ، به ریاست الوزرایی رسید و همواره فکر برکناری احمدشاه را در سر می پروراند و جز این اندیشه ای در سر نداشت. سرانجام به موجب مصوبه دیگر مجلس، او راه رسیدن به این آرزو را هموار کرد، و با پیشگامیها و تلاشهای بسیاری از هواداران خود همچون علی اکبر داور و عبدالحسین تیمورتاش، زمینه را برای طرح ماده واحده ای مبنی بر تغییر سلطنت قاجاریه آماده، و بسیاری از مخالفان اندیشه اش را از صحنه سیاست دور ساخت.

مختصات مطالعات تاریخی

خان ذکاءالملک فروغی و حسین خان معین‌الوزاره در خور ذکر است . آنان به ریاست علیقلی خان هیئتی را تشکیل داده ، در آذر ۱۲۹۷ برای شرکت در کنفرانس صلح ورسای ، راهی پاریس (فرانسه) شدند. لیکن تلاش این هیئت برای تعیین میزان خسارت وارد آمده بر ایران از جنگ جهانی اول ، به جایی نرسید و با علنی شدن امضای قرارداد ۱۹۱۹ میان ایران و انگلیس ، کشورهای امریکا و فرانسه ، به نمایندگان دولت ایران اجازه حضور مجدد در جلسات کنفرانس را ندادند و به تعبیر نویسنده کتاب آرزو ، هیئت ایرانی «تا پشت درِ اطاق کنفرانس بیشتر موفق نشدند خود را برسانند.»^{۲۳} آنان بدون اینکه به توفیقی دست یابند ، به ایران بازگشتند .

دوران وزارت مختاری در امریکا

حسین خان که در این سالها به «علایی» هم شهرت داشت ، مدتی از مشاغل مهم دور ماند. در اردیبهشت ۱۳۰۲ ، به وزیرمختاری ایران در واشنگتن منصوب و عازم امریکا شد. او در طول دوران مأموریت خود در آن کشور تلاش زیادی کرد تا پای امریکاییها را بیش از پیش به ایران باز کند. همچنین کوشید که قراردادی را با کمپانی «استاندارد اویل» امریکا امضا کند تا استخراج نفت شمال ایران ، به موجب آن ، در اختیار شرکت مزبور قرار گیرد. در مذاکرات انجام شده درباره قرارداد ، علاء ، مأمور امین احمد قوام السلطنه ، رئیس‌الوزراء ، به شمار می‌رفت و مورگان که پیش‌تر علاء را می‌شناخت ، بر مفاد قرارداد نظارت و دخالت مستقیم داشت.^{۲۴} بر اساس این قرارداد ، کمپانی استاندارد اویل در مقابل استخراج نفت منطقه شمال ایران تعهد می‌کرد که موجباتی را فراهم آورد تا وامی ده میلیون دلاری به دولت ایران پرداخت شود. با وجود همه گفتگوهای انجام شده ، قرارداد مزبور سر نگرفت و علاء موفقیت چندانی نیافت . ولی او توانست گروهی از مستشاران مالی امریکا را به سرپرستی آرتور میلسپو ،^{۲۵} به استخدام دولت ایران درآورد^{۲۶} و با این کار مناسبات و روابط امریکاییها را در ایران توسعه بخشد.

نماینده‌گی مجلس پنجم و تأسیس سلسله پهلوی

علاء در بهمن ۱۳۰۲ از وزیرمختاری ایران در امریکا برکنار شد و به عنوان نماینده تهران به پنجمین دوره مجلس شورای ملی راه یافت . از آنجا که مجلس پنجم یکی از ادوار بسیار مهم قانونگذاری در ایران به شمار آمده و در وقایع حساس سیاسی کشور تأثیر بسیاری گذارده است ، پرداختن به رفتارها و جهت‌گیریهای نمایندگان حاضر در آن نیز ، اهمیت ویژه و درخور توجهی دارد. در مباحث تاریخ معاصر ، این دوره با یک سلسله حوادثی هم زمان است که انقراض

چند ماهی از تصویب ماده واحده پیشین نگذشته بود که رضاخان ماده دیگری را به مجلس پیشنهاد کرد که با تصویب آن، سلطنت قاجاریان منقرض و حکومت تا تأیید مجلس دیگری به نام «مجلس مؤسسان» در اختیار رئیس الوزراء قرار گرفت. این ماده واحده در واقع مکمل ماده پیشین بود و کار سلسله قاجار را یکسره می کرد.



این ماده واحده در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی طرح شد که مورد اعتراض برخی از نمایندگان قرار گرفت. عده ای هم، که پیش تر، از نقشه رضاخان آگاه بودند، در جلسه آن روز حاضر نشده، به گونه دیگری با آن مخالفت نمودند.

جلسه به ریاست سید محمد تدین، نایب رئیس مجلس و از طرفداران رضاخان و لویج پیشنهادی او شروع شد. پس از چند دقیقه ای تدین دستور جلسه را با عنوان «ماده واحده تغییر سلطنت قاجاریه» قرائت کرد:

«مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت ایران، انقراض سلسله قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص رضاخان پهلوی واگذار می نماید. تعیین حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود.»^{۲۸}

حسین علاء، سیدحسن مدرس، سیدحسن تقی زاده، محمد مصدق و یحیی دولت آبادی پنج نماینده مخالف و علی اکبر داور، آقاسید یعقوب انوار و عبدالله یاسائی از جمله نمایندگان موافقی بودند که هر کدام در صحن علنی مجلس به ایراد نطق پرداختند. مخالفان در سخنان خود موضوع استعفای رئیس مجلس، مستوفی الممالک، را پیش کشیده، با استناد به اصل قانون اساسی، طرح هر ماده و رأی گیری درباره آن را پیش از تعیین رئیس مجلس، امری غیرقانونی دانستند و چون بر مقصود رضاخان از طرح و پیشنهاد چنین ماده ای آگاه بودند، به مخالفت با آن پرداختند.^{۲۹}

علاء سومین نماینده مخالفی بود که بعد از تقی زاده، در نطق کوتاهی با تغییر سلطنت قاجار مخالفت نموده، گفت:

«من شهوت کلام ندارم و مختصراً عرض کنم. ما هیچ اختیاری نداریم که وارد مذاکره و طرح

این مسئله بشویم. من هم ورود در این طرح را خلاف قانون می دانم و هم این پیشنهاد را مخالف مصالح مملکتی می شمارم. زیرا بایی مفتوح خواهد شد که برای مملکت مضر خواهد بود»
تدین بیش از این اجازه سخن رانی به او نداد و با تشخیص خود، صحبت‌های او را با صورت جلسه مجلس بی ارتباط قلمداد کرد. بعد از علاء، سیدحسن مدرس، دیگر نماینده مخالف بود که علاوه بر لیدری فراکسیون اقلیت مجلس، از شخصیت محترم و پرنفوذی برخوردار بود. او پس از ایراد نطق و مخالفت با ماده واحده تغییر سلطنت، جلسه مجلس را ترک کرد و هنگام خروج از صحن، گفت: «صد هزار رأی هم بدهید خلاف قانون است»^{۳۰}
از سوی دیگر فشارهای حاکم بر فضای مجلس، که رئیس الوزراء بر شدت آن می افزود و به چیزی جز تاج و تخت راضی نمی شد، اقدام مخالفان را بی تأثیر گرداند و به رغم غیرقانونی بودن، اکثر نمایندگان به ماده واحده تغییر سلطنت رأی موافق دادند و با تصویب نهایی آن در مجلس مؤسسان، که در آذر همان سال، عملی شد، رضاخان سردار سپه (پهلوی) تاج و تخت سلطنت را از دست شاهان قاجاری ربود.

از طرح و تصویب دو ماده واحده یاد شده، و حوادثی که در پیرامون آن رخ داد، چنین بر می آید که رضاخان با اعمال فشارهای پنهانی، در پی تسلط بر کشور بود و اندیشه سلطنت در سر داشت؛ او برای نیل به این مقصود چاره را در این دید که مراحل قانونی را گاه با ارباب و خشونت و گاه با دادن وعده‌های پشت پرده، طی کند. شخصیت زورمدار، سابقه خدمت در قزاق و دوران وزارت جنگ و ریاست الوزرای رضاخان، همه بر روحیه دیکتاتوری و حاکمیت پسندی او دلالت دارد. افزون بر این اوضاع جهانی و حمایت کشور استعمارگر انگلیس، که به ویژگیهای شخصی رضاخان پی برده بود و به قدرت رسیدن او را در جهت منافع خود می دید، سلسله قاجاریان را در سرایشی قرار داد و موجب گردید رضاخان پله‌های رسیدن به تخت سلطنت را سریع تر بپیماید.

مطلبی که در این میان، از یک سو مهم و قابل تأمل و تعمق، و از سوی دیگر مبهم و غامض به نظر می رسد، این است که حسین علاء به رغم مخالفتش با تغییر سلطنت قاجاریه، که بی تردید نقشه رضاخان برای دست یابی به حکومت بود، در اردیبهشت ۱۳۰۶ - یعنی حدود چند ماه بعد از به حکومت رسیدن رضاخان - دعوت به کار شد و به عنوان وزیر فوائد عامه و تجارت در کابینه دولت حضور یافت. بی شک رضاخان که دیگر شاه خوانده می شد، از انتصاب او بر این سمت آگاهی داشت و مستوفی، پیش از معرفی وزرای خود، نظر او را درباره انتصاب علاء، بر وزارت فوائد و تجارت، جویا شده بود. حال سؤال اینجاست که رضا شاه با استناد به کدام دلیل و منطقی، از عضویت علاء در هیئت دولت جلوگیری نکرد و او را برای تصاحب

جلوگیری از اخلال در قانون اساسی بود تشریح کنند.^{۳۲}

ب) در دوره سلطنت رضاشاه پهلوی، حوادث متناقضی به وقوع پیوست که شخص شاه در حدوث آنها، نقش اساسی داشت و خواسته‌های او عامل اصلی این گونه از حوادث بوده است. مرگ افرادی چون علی اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش و نصرت الدوله فیروز میرزا، نمونه بارزی از حوادث متناقض در دوره حکومت رضاشاه است که در جهت مخالف آن، باید به خدمات افرادی چون علاء و تقی زاده اشاره کرد. داور، تیمورتاش و نصرت الدوله هر کدام برای به قدرت رسیدن رضاخان، تلاشها و جانفشانیهای بسیاری از خود نشان دادند و بر همه پیشگام بوده‌اند. شخصی چون علی اکبر داور در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ به منظور تصویب ماده واحده تغییر سلطنت که مقدمه‌ای برای به سلطنت رسیدن رضاخان به شمار می‌رفت، به ایراد نطق برخاست و در طرفداری از او سنگ تمام گذاشت. اما پس از آنکه چند سال از حکومت رضاشاه سپری شد، در برابر سخت‌گیریهای حکومت وی، تاب تحمل نیاورد و چون دریافت که سرنوشت کسانی مانند تیمورتاش در انتظار اوست، به اجبار دست به خودکشی زد.

علت آن را که در دوره سلطنت رضاشاه پهلوی برخی از مخالفانش به اوج رسیدند و برخی از هوادارانش به خاک ذلت نشستند، باید در شخصیت رضاخان جستجو کرد و خواسته‌ها و روحیات او را دانست و شناخت. رضاخان مردی سلطه‌جو بود، که پس از محکم کردن پایه‌های حکومت، دیکتاتوری را بیش از هر صفت دیگری می‌پسندید و آن را بر خود برانزده می‌دید. او در این دوره، تحمل قدرت گرفتن هیچ گروه و فردی را بر نمی‌تافت. اگر گروهی یا شخصی در کشور، اندک قدرتی می‌یافت و سلطنت و حکومت او را تهدید می‌کرد، به دسایس مختلف، موجبات شکست یا نابودی آنان را فراهم می‌آورد. در مقابل، افرادی که خطر چندانی برای حکومتش نداشتند و می‌توانست با دادن مقام و سمتی آنان را به خدمت بگیرد، به سمت خود جلب و جذب می‌کرد و مقدمات پیشرفت آنان، تا آنجا که تولید خطر نکنند، در اختیارشان می‌نهاد. شاید حسین علاء نیز از جمله این افراد بود که به رغم مخالفت‌هایش با رضاخان در دوران نمایندگی‌اش در مجلس، طولی نکشید که به جمع اعضای کابینه دولت راه یافت و وزیر شد.

ج) در مباحث سیاسی تاریخ معاصر، بویژه هنگام پرداختن به موضوعات مربوط به دو دوره پهلوی (اولی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ ش، و دومی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ ش) باید به این نکته خوب توجه کرد که هر کدام از دوره‌های حکومت پهلوی، در قالب‌های جداگانه مورد بحث و مذاقه قرار گرفته، نباید مباحث مربوط به آن دو، در هم خلط شده، استنباطها و استنتاجهای واحدی ارائه داد.

به روشنی پیداست که سلطنت محمدرضا پهلوی، به رغم آنکه در ادامه سلطنت پدرش،

سمت وزارت و حضور در هیئت دولت، آزاد گذاشت؟ آنچه بر این ابهام می‌افزاید ادامه حیات سیاسی حسین علاء در دوران سلطنت پهلوی است که تا اواخر عمر، به عنوان یکی از رجال صاحب نام، همواره در صحنه باقی ماند؛ گاه در پستهای مهمی چون نخست‌وزیری، و گاه به عنوان نزدیک‌ترین مقام مسئول (وزیر) در دربار پهلوی. با کاوش بیشتر، شاید بتوان عللی را برای پاسخ به این ابهام یافت و برشمرد:

الف) مخالفت حسین علاء با ماده واحده تغییر سلطنت قاجاریه، بیشتر از آن روی بوده است که وی آن را با قانون اساسی کشور مغایر شمرده، اقدام مجلس را در تصویب آن، امری غیرقانونی و خلاف می‌دانست. به عبارتی چنین می‌توان استنباط کرد که او با شخص رضاخان و سیاستهای او مخالفتی نداشته، بلکه تلاش می‌نمود به عنوان نماینده مجلس شورای ملی، از قانون شکنی و بدعت‌گذاری در کار مجلس و دولت جلوگیری کند. هر چند در این صف، به غیر از او نمایندگانی چون مدرس، مصدق، تقی‌زاده و دولت‌آبادی هم حضور داشتند که بحث درباره هر کدام از آنان، و اهدافی که در مخالفت با ماده واحده پیشنهادی رضاخان در سر داشتند، دفتری جداگانه می‌طلبید، و نمی‌توان مرام و چرایی مخالفت همه آنان را با برآمدن رضاخان، یک جا و در یک مبحث بررسی کرد. چرا که هر کدام از مخالفان مزبور، از شخصیت متفاوتی برخوردارند و منش جداگانه، و گاه مخالف با دیگری دارند. در بیان نمونه‌ای از تفاوتها، گفته‌ای از زبان تقی‌زاده را نقل می‌کنیم که در پاسخ به سئوالی درباره سرانجام زندگانی هم‌فکران خود در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس بیان کرده است:

«هیچ کدام از ما مدرس نبودیم و نمی‌شدیم. غیر از او بقیه ما صلاح دیدیم همراه سیل آمده حرکت کنیم و با جریان آن خویش را به ساحل برسانیم. ولی مدرس به خاطر رشادت و تهوری که داشت خلاف جریان به حرکت درآمد و دست از مخالفت برداشت. ما این از خودگذشتگی و شجاعت را نداشتیم که تا مرز شهادت پیش رویم، ولی او داشت.»^{۳۱}

اعتراض و جبهه‌گیری نمایندگانی همانند علاء در برابر ماده واحده تغییر سلطنت، نه از روی مخالفت با شخصیت و روحیه قدرت‌طلبی سردار سپه، بلکه بیشتر برای جلوگیری از نقض قانون اساسی بود که رأی به تغییر سلطنت را بدعتی تاریخی برمی‌شمردند. دقت در چند جمله که علاء در مخالفت با ماده واحده، در صحن علنی مجلس به زبان آورده، خود گواه دیگری بر این ادعاست که تلاش او در این جهت بوده، و می‌خواست، در دوران نمایندگی، رأیی مغایر با قوانین نداده، در بدعت‌گذاری دستی نداشته باشد. این گفته زمانی درست‌تر می‌نماید که پس از تصویب قانون تغییر سلطنت قاجاریه، علاء به همراه تقی‌زاده، به دیدن رضا پهلوی رفته، ضمن گفتگو، اهداف خود را از مخالفت با ماده واحده مزبور، که به تصریح تقی‌زاده، همان

رضاشاه، و به عبارتی در تحکیم و تقویت مبانی حکومتی او بود، اما در برخورد با حوادث و جریانات و نحوه مملکت داری و حکومت گری با سلف خود تفاوتهایی داشت؛ گاهی در جهت خلاف حکومت سابق و برنامه‌های آن حرکت می‌کرد. به طوری که در دوره سلطنت رضاشاه، بویژه بعد از ۱۳۱۰ ش، فعالیت حزبی، به حداقل رسید و با گذشت اندک زمانی، اندک فعالیت حزبی هم که انجام می‌گرفت، تعطیل و در تمام محافل و احزاب سیاسی تخته شد. اما در دوره دوم حکومت پهلوی، تحزب و دسته‌گرایی همچون اوایل دوران مشروطیت - البته با تفاوتهایی - رواج یافت. به گونه‌ای که در برخی موارد، شاه، خود افرادی را برای تأسیس حزب و دسته تشویق می‌نمود. نمونه دیگری بر این نوع از اختلافات موجود در میان دو دوره حکومت پهلوی، فعالیت لژهای فراماسونری است که در دوره حکومت رضاشاه به حداقل، اما در دوره محمدرضا شاه، به اوج خود رسید. البته ناگفته پیداست که هر دو رویه، هدف معین و واحدی را دنبال می‌کرد. اولی با روش انقباض و بسته نگه داشتن اوضاع سیاسی - اجتماعی کشور، که فعالیت هر حزب و جمعیتی را برای بقای خود مضر می‌دانست؛ و دومی هم با اجرای به ظاهر سیاست باز سعی داشت دسته‌ها و محافل مختلف را زیر سلطه بگیرد.

بنا بر آنچه ذکر شد می‌توان گفت که اختلاف در به خدمت گرفتن افرادی نظیر حسین علاء، که در آغاز، با روی کار آمدن پهلویها مخالفت می‌کرد، لیکن در دوره دوم حکومت آنان، به پستهای مهمی چون نخست‌وزیری و وزارت دربار رسید، به سیاست و رویه‌ای باز می‌گردد که دو حکومت پهلوی نسبت به چنین اشخاصی در پیش گرفته بودند.

وزیر مختاری ایران در فرانسه

علاء در سالهای نخست سلطنت رضا پهلوی، حدود دو ماه وزارت فوائد و تجارت را بر عهده داشت. در ۱۳۰۷ ش از مقام خود برکنار و وزیر مختار ایران در پاریس (فرانسه) شد. او در این سمت توانست گواهی نامه‌های فرهنگی ایران را که تا آن زمان در کشور فرانسه به رسمیت شناخته نمی‌شد، ارتقا بخشد و با انجام مذاکراتی موجب گردید دولت فرانسه تمام گواهی نامه‌های ایرانی را به رسمیت بپذیرد. بنابر همین خدمات و با حفظ سمت، سرپرستی دانشجویان ایرانی در پاریس نیز به او محول گردید.^{۳۳}

وی تا ۱۳۱۱ ش در فرانسه ماند. سپس به ایران بازگشت و در دی همان سال به همراه هیئتی به ژنورفت تا در مذاکرات مربوط به اختلاف میان دو کشور ایران و انگلیس بر سر لغو «قرارداد داری» در جامعه بین‌الملل شرکت کند. اقامت هیئت ایرانی در ژنو، که به تمدید قرارداد

حسین علاء

دارسی انجامید، حدود یک ماه طول کشید. علاء پس از مراجعت به تهران، به ریاست هیئت مدیره بانک ملی ایران منصوب شد.

وزیر مختاری ایران در انگلستان

ریاست علاء بر هیئت مدیره بانک ملی ایران در شهریور ۱۳۱۳ به پایان رسید و به جای سیدحسن تقی زاده، وزیر مختار ایران در لندن شد. او سه سال در این سمت ماند. سپس به ایران آمد. ابتدا رئیس هیئت ناظر بر شرکتها، و بعد در اردیبهشت ۱۳۱۶ رئیس اداره کل محاسبات گردید. اما بیش از پنج ماه در این سمت نبود که در ۸ مهر، محمود جم (مدیرالملک) او را با سمت وزارت تجارت وارد کابینه خود کرد. هر چند طولی نکشید که علاء در فروردین ۱۳۱۷، از سمت خود استعفا کرد و مدتی بدون شغل ماند.

در شهریور ۱۳۲۰، که متفقین با اشغال ایران، باعث برکناری رضاشاه شدند، پسرش، محمدرضا به تخت سلطنت نشست. او در مهرماه همان سال حسین علاء را به ریاست بانک ملی ایران برگزید. همچنین علاء به همراه علیرضا قراگوزلو به عنوان عضو دانشمند، کارمند رسمی «شورای عالی فرهنگ» شدند.

سفارت کبرای ایران در امریکا

در دی ماه سال بعد، که محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) وزیر دربار محمدرضا پهلوی درگذشت، علاء جای او را گرفت و وزیر دربار شد. وزارت او در دربار حدود سه سال طول کشید و در ۱۳۲۴ ش، سفیرکبیر ایران در واشنگتن شد. او تلاش زیادی کرد تا در دوران سفارت، حمایت دولت امریکا را در برابر اتحاد جماهیر شوروی، که در شمال ایران قدرت و نفوذی یافته بود، جلب کند. از جمله در جریان اعتراض دولت ایران نسبت به دخالت‌های شوروی در آذربایجان، در واشنگتن به ترومن مراجعه کرد و با نوشتن نامه‌ای خواستار کمک دولت امریکا شد.^{۳۴}

هنوز چند ماهی از انتصاب او به سفارت ایران در واشنگتن نگذشته بود، که سیدجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) در آذربایجان (تبریز) اعلام خودمختاری کرد و دولت محلی تشکیل داد. ابراهیم حکیمی، نخست‌وزیر، کوشید بحران پیش آمده را مرتفع سازد، اما توفیقی نیافت و در آخرین روزهای دی ۱۳۲۴ از سمت نخست‌وزیری استعفا کرد. پس از او احمد قوام (قوام‌السلطنه) به نخست‌وزیری منصوب شد. نخستین دغدغه دولت او پایان دادن به کار پیشه‌وری و دولت خودمختار او در آذربایجان بود. آنچه بر دشواری کار می‌افزود و اقدامات

دولت مرکزی ایران را در حل بحران آذربایجان بی اثر می‌گذارد، پشتیبانی دولت شوروی از پیشه‌وری و دخالت نیروهای نظامی شوروی در ایران، از جمله آذربایجان بود، از جمله اینکه نیروهای شوروی وارد خاک ایران شده بودند و حتی با نیروهای نظامی دولت ایران، که برای سرکوب نیروهای خودمختار آذربایجان به تبریز اعزام می‌شدند، به مقابله پرداخته و در حوالی میانه، آنان را متوقف ساخته بودند. بنابراین قوام در نخستین اقدام با سران شوروی به مذاکره نشست و از آنان خواست نظامیان خود را از ایران خارج کنند. اما چون به نتیجه‌ای دست نیافت، حسین علاء را به عنوان نماینده دولت ایران، مأمور طرح شکایت دولت متبوع خود علیه دولت شوروی در شورای امنیت کرد. علاء در روزهای آغازین سال ۱۳۲۵ ش، در جلسه شورای امنیت حاضر شد و یادداشت اعتراض آمیزی را علیه شورویها قرائت کرد. در دومین جلسه رسیدگی به شکایت ایران، که در ۲۵ مارس ۱۹۴۶/۵ فروردین ۱۳۲۵ تشکیل یافت، آندره وویچ گرومیکو، نماینده شوروی در شورای امنیت، به امضای موافقت نامه‌ای بین دولتهای ایران و شوروی اشاره نمود که مطابق آن نیروهای شوروی، ظرف پنج تا شش هفته، خاک ایران را تخلیه خواهند کرد. با وجود این، علاء از امضای چنین موافقت نامه‌ای اظهار بی اطلاعی کرد و به پیشنهاد نماینده امریکا رسیدگی به شکایت ایران، به تعویق افتاد. سرانجام قوام با سادچیکف،^{۳۵} به مذاکره نشست و موافقت نامه‌ای را در ۴ آوریل ۱۹۴۶/۱۵ فروردین ۱۳۲۵ درباره مسئله نفت و آذربایجان امضا کردند. با امضای این موافقت نامه، نیروهای سی هزار نفری شوروی نیز شروع به تخلیه خاک ایران کردند و به تدریج از نقاط شمالی کشور بیرون رفتند. از این رو قوام از علاء خواست که شکایت ایران را از شورای امنیت پس بگیرد. اما علاء از اجرای دستور نخست وزیر، خودداری کرد و استرداد شکایت را موکول به تخلیه کامل نیروهای روسی از ایران دانست. وی در جلسه ۶ مه ۱۹۴۶/۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۵ شورای امنیت اظهار داشت «که قطعاً نمی‌تواند اعلام نماید که خاک ایران به کلی از نیروهای خارجی تخلیه شده است.»^{۳۶}

البته نمایندگان دولتهای امریکا و انگلیس نیز با خارج شدن شکایت ایران از دستور کار شورای امنیت مخالفت می‌کردند و در تصمیم‌گیری علاء و بی توجهی او به دستور قوام، مؤثر بودند. هر چند عده‌ای هم معتقدند که قوام شخصاً با پس گرفتن شکایت ایران علیه شوروی مخالف بود و در خفا به علاء سفارش می‌کرد که پیغامهای او را نادیده بگیرد و موضوع شکایت را در شورای امنیت پی‌گیری کند.^{۳۷}

به هر حال در جلسه ۲۱ مه شورای امنیت، علاء نامه احمد قوام به تریگوه‌لی،^{۳۸} دبیرکل سازمان ملل متحد را نادرست خوانده بود. قوام در نامه روز قبل خود، خبر از تخلیه کامل خاک

ایران از سوی قوای شوروی را به اطلاع رسانده بود. علاء در آن جلسه تأکید کرده بود که هنوز ارتش تحت امر پیشه‌وری که زیر نظر شورویها در آذربایجان شکل گرفته بود، از ورود قوای دولت ایران به آن استان جلوگیری می‌کند. به دنبال سخنان وی، نماینده امریکا نیز تقاضا کرد که شکایت ایران همچنان در دستور کار شورای امنیت باقی بماند. در همان جلسه رأی‌گیری شد و تقاضای دولت امریکا هم با اکثریت آرا به تصویب رسید. قوام نیز علاء را که به دستور او عمل نکرده بود، از نمایندگی دولت ایران در شورای امنیت برکنار ساخت.^{۳۹}

کابینه محلل

در ۵ اسفند ۱۳۲۸ محمد ساعد مراغه‌ای برخی از وزرای کابینه‌اش را تغییر داد و حسین علاء را به جای علی‌اکبر سیاسی به وزارت امور خارجه گمارد. علاء این سمت را در کابینه رجبعلی منصور نیز حفظ کرد. «در کابینه منصور، حسین علاء وزیر امور خارجه بود و از امریکا به ایران آمد. در بدو ورود خود خاطر دارم از بی‌ترتیبی کارها و اینکه در اصلاحات مملکتی پیشرفتهایی حاصل نشده است، در هیئت دولت تذکراتی دادند و نخست‌وزیر بعد از اینکه تمام مذاکرات و ایرادهای علاء را گوش کرد جوابهایی داد و علاء بدون اینکه مطلب را دنبال کند موانعی را که نخست‌وزیر برای ایشان بیان کرده تصدیق کرد و سکوت نمود و کارهای جاری مطرح گردید.»^{۴۰}

کابینه منصور بیش از پنج ماه دوام نیاورد و بعد از او حاج علی رزم‌آرا، در تیر ۱۳۲۹ نخست‌وزیر شد. اما طولی نکشید که در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ رزم‌آرا در مسجد شاه تهران توسط خلیل طهماسبی، از اعضای جمعیت فداییان اسلام، کشته شد و محمدرضا شاه به دنبال فردی برآمد که به تعبیر سیدحسین مدرس، «شمشیر مرصعی باشد تا در مراسم تشریفاتی به کمر بسته شود.» هیکل، نویسنده کتاب ایران روایتی که ناگفته ماند، معتقد است که شاه به رغم بی‌اعتمادی که نسبت به بسیاری از «نسل قدیمی سیاستمداران» داشت، نسبت به حسین علاء «احساس طرفداری» می‌نمود. به نوشته او «علاء مردی از اصل و نسبت پائین بود که بیشتر ضعف دیپلمات را داشت تا سیاستمدار.»^{۴۱} شاید بر اساس همین ویژگی، شاه او را در چنان برهه‌ای، برای سمت نخست‌وزیری در نظر گرفت و ریاست کابینه دولت را، که به «کابینه محلل» معروف شد، برعهده او نهاد.

محمدرضا پهلوی در کتاب مأموریت برای وطنم، برای انتصاب علاء به سمت نخست‌وزیری دلایلی را برشمرده است. به نظر او علاء از جمله «سیاستمداران مورد احترام و دارای سابقه طولانی» و «طرفدار راه حل مسالمت‌آمیز» بود، که با انتصاب او بر این سمت می‌توانست «در عین ملی شدن صنعت نفت» پروژه «استخراج و بهره‌برداری» منابع نفتی را با

کمک متخصصان خارجی عملی سازد.^{۴۲}

علاء در ابتدا چندان به پذیرش نخست وزیری تمایل نشان نمی داد و به منظور مجاب ساختن طرفدارانش، عدم توانایی در برابر قانون ملی شدن صنعت نفت را پیش می کشید. با وجود این و برخلاف معمول، محمدرضا پهلوی، بی آنکه رأی تمایل مجلسین را جویا شود، او را مأمور تشکیل کابینه کرد. علاء در آخرین روزهای سال ۱۳۲۹ ش نخستین کابینه اش را تشکیل داد و در فروردین سال بعد، با اکثریت آرا از مجلس شورای ملی رأی اعتماد گرفت.

هم زمان با تشکیل دولت جدید، ناآرامیها در تهران و شهرهای اطراف آن شدت گرفت که در پی آن علاء در تهران حکومت نظامی برقرار و عبدالحسین حجازی، معاون ستاد ارتش را به فرمانداری نظامی منصوب کرد. از سوی دیگر کارگران شرکت نفت در خوزستان، که پس از ملی شدن صنعت نفت، حقوق و مزایایشان از سوی شرکت نفت ایران و انگلیس قطع شده بود، دست به اعتصاب زدند و نسبت به عملکرد دولت علاء معترض شدند. در آبادان میان کارگران اعتصابی و نیروهای نظامی درگیری پیش آمد و عده ای از انگلیسیها و دانشجویان و کارگران کشته و یا زخمی شدند. به دنبال آن دولت در خوزستان هم حکومت نظامی برقرار کرد و یک هیئت نظامی را، که به چند گردان سرباز و مهمات مجهز بود رهسپار آن استان ساخت. طولی نکشید که اوضاع اصفهان هم آشفته شد. علاء که در این ناآرامیها دست و پا می زد، دست به ترمیم کابینه زد و از مجلس شورای ملی، بار دیگر رأی اعتماد گرفت. به رغم این در اوایل اردیبهشت ۱۳۳۰ از سمت خود کنار رفت و دکتر محمد مصدق به جای او نخست وزیر شد.

نکته مهم در اینجا فعالیت چشمگیر و گسترده محافل فراماسونری در این برهه از زندگانی علاء است. در این دوران شاهد فعالیت ماسون شناخته شده بین المللی به نام خلیل جواهری در تهران هستیم که از طرف لژ «ایده آل جهانی قاهره» عالی ترین درجه فراماسونری را به حسین علاء اعطا کرد. علاء نیز در پاسخ به این اقدام، در نامه ای در اواخر مرداد ۱۳۳۰ (حدود چهار ماه بعد از استعفا از سمت نخست وزیری) نوشت: «... ضمن سپاس از قصد التفات آمیز شما خاطر نشان می سازم که این افتخار بزرگی را که نصیب من می سازید قبول می کنم و همکاری برادرانه خود را اعلام می دارم...».^{۴۳} از سوی دیگر عوامل ماسونی چنان در سازمانها و اداره های دولتی و غیر دولتی ریشه دوانده بودند و دخالت مستقیم و غیر مستقیم داشتند که رضا افشار ارومیه ای، نماینده اقلیت در مجلس شورای ملی، در صحن علنی به سخن رانی پرداخت. مجله خوشه در ۲۹ بهمن ۱۳۳۰ در این باره نوشت:

«یک بار دیگر در تاریخ قرن اخیر ایران به فراماسونری حمله شده است اما نه از طرف مقام رسمی هیئت حاکمه، و آن هم آقای رضا افشار بود که در حکومت آقای علاء، مجلس در اقلیت بود و

شریحی از طرز اعمال نفوذ فراماسونری در کارهای اقتصادی کشور بیان کرد که آن هم در روزنامه‌های کثیرالانتشار درج نشد و فقط در صورت مذاکرات مجلس است.^{۴۴}

افزون بر ناتوانی علاء در حل بحران ملی شدن صنعت نفت به عنوان علت اصلی برکناری او از نخست‌وزیری، منابع علل دیگری را هم برشمرده‌اند: بسیاری بر این اعتقادند که شاه در نتیجه فشار انگلیسیها، چاره کار را در برکناری حسین علاء دید و او را مجبور به استعفا کرد.^{۴۵} ایوانف، نویسنده روسی، نیز با طرح مسئله اختلاف موجود میان دولت علاء و کمیسیون نفت مجلس شورای ملی، که ریاست آن با مصدق بود، ضمن اشاره به «گسترش بی سابقه جنبش ضدامپریالیستی» در ایران، نوشته است: «در اواخر ماه آوریل ۱۹۵۱ دولت حسین علاء مجبور به استعفا شد.»^{۴۶} در تأیید چنین گفته‌ای، برخی از منابع نیز که از زبان علاء نقل شده، به عدم همکاری مصدق با دولت او اشاره کرده، اختلافات میان دولت و کمیسیون نفت را دلیل کناره‌گیری علاء از سمت خود دانسته است. با وجود این دکتر محمد مصدق در خاطرات و تألمات خود، با تأیید فشار انگلیسیها بر استعفای علاء، نارضایتی شاه را از علل برکناری او برشمرده است و بدون آنکه از خود، به عنوان جانشین علاء، نام ببرد از زبان عده‌ای از نمایندگان مجلس به سید ضیاء‌الدین طباطبایی اشاره می‌کند که به ملاقات شاه رفته است تا «رأی تمایل شاه» را برای جانشینی علاء به دست آورد.^{۴۷}

البته در این میان نباید از پیامدهای ترور رزم‌آرا و تأثیر آن در سقوط کابینه علاء چشم پوشید. چرا که عملکرد دولت علاء، در همان آغاز کار، بسیاری را به اصول دمکراتیک پای بند می‌نمود و به اصطلاح خود را دمکرات معرفی می‌کرد.

به رغم دلایل پیش گفته، گروهی از منابع به سفر جورج مک گی،^{۴۸} معاون وزارت امور خارجه امریکا، به ایران اشاره کرده‌اند که در روزهای پایانی تعطیلات نوروزی سال ۱۳۳۰ ش به تهران آمد و پس از انجام دیدارهایی، شاه را بر این راه حل راضی کرد «که برای تاراندن انگلیسیها از صحنه، هیچ دولت، حتی نظامی، مناسب‌تر از دولت جبهه ملی نیست» بنابراین با دولت انگلستان هم مذاکراتی شد و با طرح پیشنهادهایی در زمینه نفت، مصدق نخست‌وزیری را مشروط به تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت پذیرفت.^{۴۹}

وزارت دربار (بار دوم)

علاء حدود دو روز بعد از استعفا از نخست‌وزیری، برای دومین بار به وزارت دربار منصوب گردید. او حدود دو سال در این سمت ماند. در اردیبهشت ۱۳۳۳ از وزارت دربار استعفا کرد و ابوالقاسم امینی، کفالت آن وزارت را به عهده گرفت.

از جمله عللی که برای برکناری علاء از وزارت دربار شمرده‌اند می‌توان به تلاش او در آخرین روزهای تیر ۱۳۳۱ اشاره کرد که مصدق از نخست‌وزیری استعفا کرده بود و او می‌کوشید برخلاف خواسته مردم، احمد قوام نخست‌وزیر تازه منصوب شده در سمت خود باقی بماند؛ در روز ۲۵ تیر ۱۳۳۱، که مصدق بر سر وزارت جنگ از سمت نخست‌وزیری استعفا کرد، شاه با استفاده از موقعیت پیش آمده، بدون آنکه نظر نمایندگان مجلس را جویا شود، شتابزده، احمد قوام را به نخست‌وزیری منصوب کرد. در این زمان، احزاب و گروههای طرفدار مصدق، با همراهی مردم به تظاهرات و تجمعات خیابانی پرداختند و نسبت به نخست‌وزیر برگزیده شاه اعتراض کردند. در بیشتر تجمعات، مردم علیه دربار پهلوی و نخست‌وزیری قوام شعار می‌دادند و از مصدق و دولت او طرفداری می‌نمودند. علاء در این روزها، به عنوان وزیر دربار، دو بار با آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی دیدار و گفتگو کرد: بار نخست در ۲۶ تیر و بار دوم در بعد از ظهر ۲۸ تیر ۱۳۳۱ که در هر دو دیدار از وی خواست علیه احمد قوام اقدامی نکند و مردم برانگیخته تهران را به سکوت فراخواند. اما آیت‌الله کاشانی در پاسخ به خواسته او در نامه تنیدی متذکر شد:

«۲۹ تیرماه جناب آقای علاء دام‌ظله

۲۸

عرض می‌شود دیروز بعد از رفتن شما ارسنجانی از جانب قوام السلطنه [قوام] آمد و گفت به شرط سقوط قوام انتخاب شش وزیرش را در اختیار من می‌گذارد. همان طور که حضوری عرض کردم به عرض اعلی حضرت برسانید اگر در بازگشت دولت مصدق تا مراد اقدام نفرماید دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد. در انتظار اقدامات مجدانه شما. والسلام سیدابوالقاسم کاشانی».^{۵۰}

سرانجام شاه عقب‌نشست و با امضای فرمان عزل احمد قوام، مصدق، بار دیگر کابینه خود را تشکیل داد.

افزون بر دلایل ذکر شده، در برخی از منابع آمده است که حسین علاء در اوایل سال ۱۳۳۲ در مصاحبه‌ای مطبوعاتی، درباره اتهاماتی که دکتر مصدق به دربار پهلوی نسبت داده بود، سخن گفته، مطالبی را بیان کرده است. در نتیجه مصدق نیز از این اقدام او سخت برآشفته و «پیشنهاد کرد که از وزارت دربار کناره‌گیری کند.» این گروه از منابع معتقدند که مصدق در نظر داشت برارتباطات و ملاقاتهای شاه با اشخاص دیگر نظارت داشته، بدون اطلاع و اجازه او کسی با شاه دیدار نکند. چنین گفته‌ای متضمن این نکته است که مصدق، دربار را مرکز توطئه و واسطه ارتباطات مشکوک جاسوسانی می‌دانست که از طریق ایجاد رابطه با عوامل خارجی، علیه دولت او فعالیت می‌کردند و آگاهیه‌ها و اطلاعات لازم را در اختیار مخالفان قرار می‌دادند.

از این رو مصدق اعتقاد داشت تا زمانی که به ملاقاتهای غیرقانونی و پنهانی شاه و دربار با وابستگان خارجی پایان ندهد، نه دولت او، و نه هیچ دولت دیگری، قادر به اداره امور کشور و استیفای حقوق مردم نخواهد بود. از میان بی‌اعتمادی‌هایی که مصدق نسبت به روابط مشکوک علاء و شاه با خارجیها، داشته می‌توان به مذاکراتی اشاره نمود که در اواسط تیر ۱۳۳۱ لوی هندرسن،^{۵۱} سفیر امریکا در ایران، با علاء انجام داد و درباره آینده نخست‌وزیری در ایران گفتگو کرده بودند. موضوع مذاکره آن دو، در دیدار هندرسن با شاه که یک روز بعد، در ۱۵ تیر، انجام گرفت ادامه یافت. در این دیدار، سپهبد مرتضی یزدان‌پناه، سناتور علی‌دشتی و حسین علاء هم حضور داشتند که هندرسن در گزارش خود از آنان به عنوان «سه مشاور» مورد اعتماد شاه یاد کرده است. این جلسه با تأکید بر اینکه «ادامه زمامداری مصدق به زیان کشور است» پایان یافت.^{۵۲}

وجود روابط مشکوک علاء و دربار با خارجیان، در خاطرات احمد آرامش نیز تصریح و علت اصلی برکناری او از وزارت دربار، واسطه بودن او میان شاه و انگلیسیها بیان شده است. آرامش در این باره می‌نویسد:

۲۹

«... مصدق پس از چند روز به همه دسایس پی می‌برد و چون مطمئن می‌شود که علاء واسطه پیغام‌رسانی بین شاه و انگلیسیها بوده است جداً از شاه عزل علاء را تقاضا می‌کند. شاه از ترس می‌پذیرد و حتی از مصدق می‌خواهد که خود او وزیر درباری نامزد نماید. دکتر مصدق آقای ابوالقاسم امینی، برادر کوچک دکتر علی‌امینی را که مورد اعتمادش بوده به شاه معرفی می‌نماید، و شاه فوراً او را به سمت کفالت وزارت دربار معرفی کرده و علاء را هم با دلجویی فراوان مرخص نموده به منزل می‌فرستد. با عزل علاء رابطه شاه و انگلیسیها موقتاً قطع می‌شود. چندی باز به همین منوال سپری می‌گردد...»^{۵۳}

البته متهم بودن علاء در ماجرای ۹ اسفند ۱۳۳۰ (ماجرای حمله به مصدق) را نیز جزو علل برکناری او از وزارت دربار برشمرده‌اند، که به آن دلیل، مصدق علاء را از کار برکنار ساخت و شاه نیز با انتصاب کفالت ابوالقاسم امینی، موافقت نمود.^{۵۴} شایان ذکر است که ابوالقاسم امینی هم با دکتر مصدق نسبت داشت و هم با شاهپور (غلامرضا) پهلوی باجناق بود و به طریقی از وابستگان دربار شمرده می‌شد.

وزارت دربار (بار سوم)

چندی از استعفای علاء از سمت نخست‌وزیری نگذشته بود که دولتهای امریکا و انگلیس طرح عملیات آجاکس را در ایران به مرحله اجرا گذاردند و در روزهای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

مطالعات تاریخی

دو کودتا علیه دولت محمد مصدق به اجرا درآوردند. اولی خیلی زود شکست خورد و بسیاری از عوامل کودتا بازداشت شدند. اما در ۲۸ مرداد، که بسیاری از مردم از صحنه های طرفداری از مصدق رانده شده بودند، کودتا به نتیجه رسید و زاهدی، که فقط عامل ظاهری کودتا بود، به جای مصدق، زمام امور را در دست گرفت. چند ماه بعد، از حسین علاء دعوت شد تا بار دیگر وزارت دربار را در اختیار گیرد. اما با برکناری زاهدی از سمت نخست وزیری در فروردین ۱۳۳۴، شاه دوباره روی به علاء نمود و او را مأمور کرد تا دومین کابینه خود را تشکیل دهد.

نخست وزیری علاء و الحاق ایران به پیمان سنتو^{۵۵}

علاء در ۱۹ فروردین ۱۳۳۴ هیئت وزرا را برای معرفی به مجلس شورای ملی برد. او در نخستین اقدام، هشت نفر از شخصیت های صاحب نام، همچون منوچهر اقبال را به عنوان مشاور نخست وزیر برگزید که به اعتقاد برخی از تحلیل گران او در این انتخاب دو هدف را پی می گرفت: «یکی آنکه با شور و مشورت این آقایان که در کار مملکت آگاه اند تصمیمات خود را می گیرد»، و دوم اینکه «در بین همین مشاورین رقبای نخست وزیری وجود دارد. چون با رئیس دولت در این مشورتها سهیم باشند ناچارند که فعالیتهای خود را مشترکاً به نفع نخست وزیر فعلی [حسین علاء] انجام دهند.»^{۵۶}

۳۰

حسین علاء در دوره دوم صدارتش، به عنوان نخستین نخست وزیر ایران، برای شرکت در مذاکرات پیمان سنتو، عازم بغداد شد.

عراق و ترکیه نخستین کشورهایی بودند که در فوریه ۱۹۵۵ / اسفند ۱۳۳۳ این پیمان را در بغداد امضا کردند. سپس در آوریل و سپتامبر همان سال انگلستان و پاکستان هم به آن پیمان پیوستند. چندی بعد شایع شد که دولت ایران هم به این پیمان خواهد پیوست. اولین بار مدیرکل امور خاورمیانه در وزارت امور خارجه انگلیس به این نکته اشاره کرد. اما عبدالله انتظام، وزیر امور خارجه کابینه علاء، گفته او را تکذیب کرد. با وجود این محمدعلی چودری (بنگالی)، نخست وزیر پاکستان، هم اعلام کرد که بزودی ایران وارد پیمان بغداد خواهد شد. این بار علاء قدم پیش نهاد و با تکذیب خبر مزبور گفت که «ایران به پیمان بغداد نخواهد پیوست» ولی پس از مسافرت جلال بایار، رئیس جمهور وقت ترکیه در شهریور ۱۳۳۴ به ایران، دولت یکباره اعلام کرد که ایران در ۳ نوامبر ۱۹۵۵ / ۱۲ آبان ۱۳۳۴ رسماً به پیمان بغداد ملحق شده است. آنچه در این اعلام خبرها و تکذیبها شایان توجه است اینکه بسیاری از رجال ایرانی، حتی علاء و سهیلی، سفیر ایران در لندن، انتظام وزیر امور خارجه و سپهبد هدایت، وزیر جنگ، همه با الحاق ایران به این پیمان به بهانه تحریک شورویها مخالف بودند و آنچه بیشتر نمایان



است، فشار امریکا و انگلیس به محمدرضا پهلوی است که سرانجام باعث شد دولت ایران هم به عضویت آن درآید.^{۵۷} جالب تر اینکه دولت امریکا به رغم تلاشهای دیگر کشورهای عضو، به پیمان بغداد نپیوست و تنها نمایندگان را به عنوان ناظر در شورای وزیران پیمان بغداد، که تقریباً هر شش ماه یک بار تشکیل می شد، اعزام می کرد. انگلیسیها به بهانه مبارزه با گسترش و نفوذ کمونیزم در خاورمیانه که از فعالیتهای و تبلیغات گسترده حزب توده در ایران استنباط می نمودند، به پیشنهاد امریکائیها این پیمان را به کشورهای خاورمیانه تحمیل کردند. مقر پیمان سنتو شهر

۳۱

بغداد پایتخت عراق تعیین و به «پیمان بغداد» مشهور شد.^{۵۸} آنها در ظاهر برای دفاع از کشورهای خاورمیانه در مقابل تجاوز و گسترش کمونیزم و جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی، ولی در حقیقت به منظور در اختیار گرفتن منابع اقتصادی کشورهای خاورمیانه، چنین پیمانی را به مهم ترین کشورهای منطقه، تحمیل کردند. از این رو تمام مذاکرات و تصمیمات پیمان را تحت نظارت خود درآوردند.

این پیمان در ابتدا جنبه نظامی داشت و از آن به عنوان کمربند شمالی دفاع از خاورمیانه در برابر شوروی یاد می شد، اما پس از مدت کوتاهی اهداف اقتصادی و مالی آن، بویژه درباره ایران، نمایان و برنامه ای توسط کمیسیون اقتصادی، به ریاست ابوالحسن ابتهاج، آغاز گردید. به موجب این برنامه «کلیه عواید دولت ایران از نفت جنوب به وسیله معاملاتی که با انگلستان صورت می گیرد مجدداً به خزانه دولت انگلیس باز می گردد».^{۵۹}

احمد آرامش در توصیف پیمان سنتو می نویسد:

«[سنتو] جز بردگی اقتصادی و سیاسی و انقیاد ما، جزو ممالک گروه استرلینگ ثمری ندارد. قراردادی که به ظاهر برای جلوگیری از تجاوز و نفوذ کمونیزم، ولی در باطن به این منظور تحمیل شده تا انگلیسیها بتوانند از یک طرف عواید نفت ما را به یغما ببرند و به بهانه لزوم یکنواخت کردن وسایل حمل و نقل و تجهیزات کشورهای عضو پیمان بغداد، مصنوعات کشور خود را به قیمت های گران به دولت ایران بفروشند. علاء به دستور شاه با وقوف و بصیرت کافی به

امضای این پیمان استقلال شکن تن در داد و نفرین و لعنت ابدی نسلهای آینده کشور را متوجه دستگاه مزدور استعمارگران ساخت.»^{۶۰}

محمدعلی چودری (بنگالی)، نخست وزیر وقت پاکستان، که برای شرکت در کنفرانس پیمان سنتو به بغداد رفته بود، به صراحت اهداف انگلیسیها را از این پیمان بیان می کند. وی در تیر ۱۳۳۴، در گفتگو با خبرنگاران می گوید:

«پیمان بغداد اصولاً برای استفاده از ثروتهای طبیعی ممالک عضو انعقاد یافته است اما بهره ای که ما و سایر کشورهای عضو از شرکت در این پیمان می بریم چیست؟ تأثیر عضویت ما عبارت از آن است که خونی که از شریانهای ملت ایران مکیده می شود در کام دولت انگلیس، به عنوان طعمه لذیذ و حیات بخشی فرو می رود و منابع گرانبهای طبیعی ایران و سایر کشورهای عضو در اختیار انگلیسیها قرار می گیرد. اما انگلیسیها در مقابل صاحب چه ثروتی هستند که به ازای این سود عظیم به ملل خاورمیانه ارزانی دارند. آنها با تحمیل پیمان بغداد دست و پای ملل رنج دیده خاورمیانه را در غل و زنجیر نهاده اند و بار آنها بر دوش ملت ما، همچون پاره سنگی است که بر دستبند قبانی یک محکوم بی گناه علاوه کرده باشند.»^{۶۱}

آرامش در تبیین اجمالی منافع هر کدام از کشورهای عضو سازمان پیمان مرکزی (سنتو) و نیز سهم ایران از عضویت در آن می گوید:

«... اگر دولتهای پاکستان و ترکیه به تلقین و دستور انگلیسیها و امریکاییها اساس پیمان بغداد را گذارند، لااقل هر یک انگیزه ای داشتند که تا حدی با منافع ملت کشور جدایی نداشت. پاکستان با افغانستان بر سر پشتونستان اختلاف دارد و در مسئله کشمیر به پشتیبانی انگلستان نیازمند است. از این گذشته دولت پاکستان عضو مجمع کشورهای مشترک المنافع بریتانیا می باشد و نمی تواند به نظرهای دولت انگلیس علاقه مندی نشان ندهد. دولت ترکیه نیز بدین شرط به پیمان بغداد پیوست که انگلیسیها در موضوع قبرس بدون جلب نظر و حصول موافقت آن دولت اقدامی ننمایند. وانگهی تر کها پس از جنگ بین المللی دوم کمکهای مالی و نظامی فراوان از متفقین و مخصوصاً از امریکاییها دریافت کرده اند و ماهیت این کمکها ایجاب می کند که در پیمانهای نظامی ضد شوروی عضویت یابند. دولت عراق نیز در این میانه منافی به جنگ می آورد؛ بدین معنی که انگلیسیها با جلب نظر نوری سعید به حسین علاء نخست وزیر دست نشانده ایران دستور دادند قانونی از مجلسین [ملی و سنا] ایران بگذرانند دایر بر اینکه زائرین ایرانی بتوانند بدون گذرنامه به عتبات واقع در خاک عراق مسافرت کنند و فقط با گرفتن ورقه مخصوصی از شهربانی ایران حق ورود به خاک عراق را داشته باشند. بدیهی است تسهیل مسافرت زائران ایرانی به عراق، در دورانی که حکومت علاء با محافل مذهبی مبارزه می کند،

روی دل‌بستگی نسبت به شعائر مذهبی صورت نگرفته است، بلکه بر اثر افزایش تعداد مسافرین ایرانی میزان عواید عراقیها شاید به چند برابر وضع سابق ترقی کرده است. چنانکه مشاهده می‌شود نوری سعید پاشا با وجود متابعتی که از سیاست انگلستان می‌کند در قبال الحاق عراق به پاکت بغداد غنیمتی از کشور بلاصاحب ایران که به دست آورد و اضافه بر آن یک دستگاه راکتور اتمی از انگلیسیها برای ملت عراق گرفت و در بغداد مورد استفاده قرار داد.

با این ترتیب معلوم می‌شود که هر یک از دول مذکور برای الحاق به اتحادیه بغداد به نحوی از امپریالیزم انگلیس حق و امتیازی دریافت کرده‌اند، ولی ما در این میان چه چیز به دست آورده‌ایم؟ متأسفانه پاسخ نه تنها منفی است، بلکه ما نسبت به وضع پیشین قدمهایی نیز به قهقرا برداشته‌ایم.»

البته در ادامه نوشته احمد آرامش به اهداف و انگیزه‌هایی که دولتهای انگلیس و امریکا، از پیوستن ایران به پیمان سنتو داشتند اشاره شده آمده است که الحاق ایران به پیمان بغداد، «برای تقویت جناح شرقی ترکیه» می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد تا در صورت وقوع جنگ، به قشون ترک امکان دهد «به عنوان نیروی متحد وارد خاک ایران» شده، آذربایجان و کردستان را اشغال کند. «همچنین ورود ایران در جرگه دول متحد فوق‌الاشعار، به دول غرب کمک می‌کند تا وسایل دفاع از منابع نفت خیز خاورمیانه را فراهم سازند.»^{۶۲}

از جمله شواهدی که اهداف نهایی دولتهای انگلیس و امریکا را از الحاق ایران به این پیمان نمایان می‌سازد، گفتگوی حسین علاء با خبرنگار روزنامه اطلاعات است که پس از پایان دومین اجلاس پیمان در سال ۱۳۳۵ در تهران، انجام شد:

«جناب آقای علاء از این اجلاس از نظر نظامی چه عاید ما شد؟

«در این جلسات موفقیت بسیار بزرگی نصیب ما شد.

«چطور جناب آقای علاء؟»

«در این جلسات صحبت از دفاع ایران بود در مقابل شوروی؛ در صورتی که مورد تجاوز قرار گیریم و اینکه این هم پیمانان ما چطور می‌خواهند به ما کمک کنند. بعضی از این هم پیمانان عزیز که من نمی‌خواهم نام ببرم، می‌گفتند «خط دفاعی ایران باید سلسله جبال زاگرس باشد» یعنی اینکه شوروی بیاید ایران را بگیرد و ویران کند. وقتی به سلسله جبال زاگرس رسید آن وقت ما از ایران دفاع خواهیم کرد. ولی بعضی دیگر و ایران، اصرار و پافشاری شدید داشتند که خط دفاعی ایران باید سلسله جبال البرز باشد و بالاخره کار به رأی مخفی کشیده و نتیجه ۳ بر ۲ به نفع ایران رأی دادند و دو نفر هم پیمانان عزیز رأی مخالف دادند.»^{۶۳}

اما پیش از آنکه علاء عازم بغداد شود حادثه‌ای در مسجد شاه، برای او اتفاق افتاد که از یک

مجله مطالعات تاریخی

سو شخصیت علاء و حضور او در کنفرانس پیمان سنتو را مهم جلوه داد و از سوی دیگر بهانه ای به دست محمدرضا پهلوی افتاد تا به عمر جمعیتی که چندین سال علیه سلطنت او فعالیت کرده ، پایان دهد.

فداییان اسلام و ترور علاء

«جمعیت فداییان اسلام» در اسفند ۱۳۲۴ ، پس از کشتن احمد کسروی ، اعلام موجودیت کرد و رسماً فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. سید مجتبی میرلوحی ، مشهور به نواب صفوی ، رهبری این جمعیت را به عهده داشت و از همکاران نامی او عبدالحسین واحدی ، خلیل طهماسبی ، حسین امامی و مظفر علی ذوالقدر بودند. فداییان اسلام از زمان شکل گیری (۱۳۲۴ ش) تا دوران دوم نخست وزیری حسین علاء (۱۳۳۴ ش) علاوه بر کسروی ، چند قتل دیگر هم در کارنامه خود داشت. عبدالحسین هژیر (آبان ۱۳۲۸) و حاج علی رزم آرا (اسفند ۱۳۲۹) سوء قصد نافرجام به جان حسین فاطمی ، معاون وقت مصدق در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ نیز از دیگر اقدامات این جمعیت بود.

۳۴

در سال ۱۳۳۳ ش محمدرضا شاه به فکر افتاد که نواب را به سمت خود جلب کند. بنابراین پیشنهادهایی را توسط امام جمعه با او در میان گذاشت که با عدم اقبال نواب رو به رو شد.^{۶۴} از این رو دنبال بهانه ای افتاد که با دستاویز قراردادن آن ، اعدام اعضا و انحلال فداییان اسلام را مشروعیت بخشد. این بهانه در اواخر آبان ۱۳۳۴ با حمله یکی از اعضای فداییان به نخست وزیر وقت ، حسین علاء ، به دست شاه و حکومت پهلوی افتاد.

فداییان اسلام پیش از این در سال ۱۳۳۰ ش ، هنگامی که خبر نخست وزیری علاء (بار نخست) اعلام شد ، با صدور اعلامیه به او هشدار داده ، از پذیرش سمت خطیری همچون نخست وزیری ، وی را برحذر داشتند. نواب در این اعلامیه ، که در روزنامه های کیهان ، نبرد ملت و اصناف منتشر شد ، خطاب به حسین علاء یادآور شده بود که «زمامداری ملت مسلمان ایران از آن تو و امثال تو نیست. فوراً برکناری خود را اعلام کن.»^{۶۵} در آن سال ، عمر دولت علاء خیلی زود به سرآمد و نواب نیز دیگر در صدد اقدامی برنیامد و احتمالاً از تصمیم اعدام او صرف نظر کرد. اما این بار ، که علاء با رغبت سمت نخست وزیری را پذیرفته ، برخلاف اعلام قبلی (مهر ۱۳۳۴) ، برای امضای پیمان بغداد (سنتو) آماده سفر به عراق شده بود ، اقدام به تهیه نقشه قتل او کرد.

در اواسط آبان ۱۳۳۴ ، مظفر علی ذوالقدر ، طبق نقشه قبلی ، چندین بار به اطراف منزل حسین علاء رفت تا هنگام خروج وی از منزل اقدام به کشتن او کند. اما موقعیت مناسب پیش

نیامد و نقشه او عملی نشد. حتی صبح روز پنجشنبه ۲۵ آبان ۱۳۳۴ ذوالقدر به منزل آیت الله سیدابوالقاسم کاشانی رفت تا هنگامی که علاء برای اظهار تسلیت به مناسبت درگذشت سیدمصطفی کاشانی، به خانه آیت الله می رود، او را به قتل برساند. ولی علاء به خانه آیت الله کاشانی نرفت و باز اقدامات فداییان اسلام بی اثر ماند. تا اینکه نواب با خبر شد علاء عصر همان روز (۲۵ آبان ۱۳۳۴) در مجلس ختم سیدمصطفی کاشانی که در مسجد شاه برگزار خواهد شد، حاضر می شود. بنابراین بی درنگ، جلسه ای را با حضور طهماسبی، واحدی، ذوالقدر، سیدمحمد واحدی و محمدمهدی عبد خدایی تشکیل داد و به تشریح چگونگی اجرای نقشه و وظایف اعضا پرداخت. جلسه پس از صرف ناهار به پایان رسید و مظفر علی ذوالقدر که از قبل داوطلب بود، توسط دو تن دیگر از حاضران جلسه، به طرف مسجد شاه، بدرقه شدند.

علاء که صبح همان روز به حضور محمدرضا پهلوی رفته بود و اسامی اعضای هیئت همراه خود را برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد، اعلام کرده بود. حدود ساعت ۴ بعد از ظهر، وارد صحن مجلس شد. هنوز چند قدمی به طرف شبستان برنداشته بود که ذوالقدر او را هدف گلوله قرار داد. اما گلوله اول او به خطا رفت و گلوله دوم نیز در اسلحه گیر کرد. ذوالقدر چون اوضاع را چنین دید به سمت علاء حمله برد و با اسلحه بر سر او کوبید تا شاید موفق به انجام کار شود. اما نیروهای انتظامی و نظامی، که از حمله به علاء آگاه شده بودند، او را دستگیر کردند و به ضرب و شتم او پرداختند.

علاء به سرعت در مسجد تحت مداوا قرار گرفت و از آنجا به بیمارستان وزارت راه منتقل شد. چون ضربه ذوالقدر بر سر علاء چندان عمیق نبود، مداوای او تنها با سه بخیه پایان یافت و همان روز از بیمارستان مرخص شد. او فردای همان روز (شنبه ۲۶ آبان ۱۳۳۴) با سر باندپیچی شده، به اهواز رفت تا از آنجا عازم بغداد، محل امضای پیمان سنتو، شود. ذوالقدر نیز پس از بازجویی بدنی ابتدا به کلاتتری ۸ و سپس به شهربانی تهران انتقال یافت.

به دنبال این حادثه، سید عبدالحسین واحدی و اسدالله خطیبی هم که به اهواز رفته بودند تا در صورت شکست نقشه ترور در تهران، به بغداد رفته، علاء را در آنجا به قتل برسانند، دستگیر و به تهران منتقل شدند. از سوی دیگر دولت اقدام به شناسایی مخفی گاههای رهبران و اعضای جمعیت فداییان اسلام کرد و با اعزام گروههای دو یا سه نفره در محله های دولاب و مسگرآباد تهران و ری و قم، به جستجوی خانه هایی پرداخت که از سالها قبل، محل رفت و آمد افراد جمعیت بود. سرانجام در بعد از ظهر اول آذر ۱۳۳۴ نواب صفوی، حمید ذوالقدر و سیدمحمد واحدی دستگیر و بازداشت شدند. طولی نکشید که بیشتر اعضای جمعیت فداییان اسلام دستگیر شدند و مورد بازجویی قرار گرفتند. عده ای در بازجوییها اعلام کردند که مدتها پیش از

مصلحت‌مطالعات تاریخی

عضویت در آن جمعیت استعفا کرده اند؛ عده‌ای هم پس از محاکمه فرمایشی به اعدام و یا چند سال زندان محکوم شدند.

در اینجا آنچه مهم و درخور تأمل و تعمق است، انگیزه یا اهدافی است که فداییان اسلام از اعدام حسین علاء در نظر داشتند. ذوالقدر، در جلسات بازجویی درباره علت ترور علاء بیان کرده که چون نخست‌وزیر بر تعالیم و دستورات قرآن کریم اعتقاد ندارد و برخلاف آن عمل کرده، موجب فراوانی فحشا در سراسر کشور شده، تصمیم به قتل او گرفتیم. همچنین اظهار داشت که علاء به جای اینکه برای جلوگیری از مفاسد چاره‌ای بیندیشد، به دنبال امضای پیمان بغداد است و این کار او ایران را به جنگ روس فرستاده، باعث کشته شدن جوانان کشور خواهد شد.

افزون بر این اظهارات، ذوالقدر زیر پالتو، کفنی پوشیده بود که بر روی آن، با مرکب قرمز نوشته شده بود: «پیمان نظامی، قرارداد نفت و هر پیمان خارجی باید ملغی شود»؛ «قل هو الله احد»، «احکام اسلام باید اجرا شود»، «قطع ایادی اجانب و دشمنان اسلام و ایران، انگلیس، امریکا و روس»، «برقرار باد حکومت قرآن»، «واژگون باد حکومت کفر و معصیت»، «الاسلام یعلو و لایعلی علیه»، «ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون»^{۶۶} عبارات نوشته شده بر روی کفن ذوالقدر، تا حدودی بیان‌کننده انگیزه فداییان اسلام - گذشته از انگیزه فردی - از ترور علاء است. چرا که ذوالقدر به عنوان عضو جمعیت، که از نزدیک با اندیشه‌ها و آرای نواب صفوی آشنایی داشته و از انگیزه و اهداف جمعیت فداییان اسلام نیز ملهم بوده است در این صورت اگر تحریر عبارات فوق را یک اقدام فردی و بدون اطلاع جمعیت هم بنگاریم، می‌توان گفت که انگیزه‌های فردی او از آموزه‌ها و اهداف جمعیت الهام پذیرفته، در هم‌نوایی با آن، شکل گرفته است.

وزارت دربار (نوبت چهارم)

حسین علاء در ۱۴ فروردین ۱۳۳۶ از سمت نخست‌وزیری کناره‌گرفت و پس از مدتی بار دیگر به وزارت دربار منصوب شد که پیش‌تر سه بار ریاست بر آن را تجربه کرده و بیش از هر سمتی با خلق و خوی او می‌ساخت. او تا آبان ۱۳۴۲، به مدت شش سال وزیر دربار بود. در طول این مدت چندی شایع شد که دوباره سفارت ایران در لندن را برای او در نظر گرفته‌اند، اما او تظاهر به «ضعف مزاج» کرد و با بهانه قرار دادن گرفتاریهای داخلی در زندگی، از قبول سفارت عذر خواست.^{۶۷}

ساواک در گزارشی که در اواسط سال ۱۳۳۸ ش تهیه کرد، به اقداماتی اشاره می‌کند که

گروهی مرکب از اسدالله علم، علی امینی، حسین علاء و جهان‌شاه صالح علیه دولت اقبال انجام می‌دادند، در بخشی از این گزارش آمده است:

«فعالیت آقایان علاء، علم، امینی و جهان‌شاه صالح علیه دولت، که مدتی متوقف و جلسات آنها نیز تقریباً به حال تعطیل درآمده بود، مجدداً شروع و آقایان نامبرده در پس پرده، و به طور خیلی محرمانه فعالیت‌هایی را علیه کابینه شروع و ملاقات‌هایی بین آقایان صورت می‌گیرد...»^{۶۸}

همچنین مقاله‌تندی در روزنامه آتش با عنوان «برای ملت ما علاء برابر با بلا است» چاپ شد که با مخاطب قرار دادن دولت وقت، سخت از عملکرد دولت علاء و اقدامات او انتقاد می‌کرد. نسخه‌ای از این مقاله که توسط مأمور ساواک تهیه و در پرونده علاء بایگانی شده است، نشان می‌دهد سازمان اطلاعاتی کشور افراد مختلف را زیر نظر داشته، با جمع‌آوری مطالب و نکات متعدد درباره هر فرد، بویژه رجال سیاسی، فعالیت آنها را کنترل می‌کرد. سیدمهدی میراشرفی نویسنده مقاله روزنامه آتش، در بخشی از نوشته‌هایش، علی امینی، نخست‌وزیر وقت، را مخاطب خود قرار داده، می‌نویسد:

«... من امروز بار دیگر سخنم با آقای علی امینی، نخست‌وزیر، و تنی چند تن از اعضای کابینه ایشان است که داعیه اصلاح طلبی و آزادیخواهی و مبارزه با سوءاستفاده چیان و متنفذین و گردن کلفت‌های بنام دارند... هر چه تاریخ زندگی آقای حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی ایران را ورق بزنیم به نشانه‌هایی از مقام و اعمال نفوذ بیشتر برخورد می‌کنیم. به متصدیان امر دستور بدهید پرونده شرکت معاملات خارجی را نگاهی بکنند... پس از پرونده انتخابات دوره نوزدهم و شرکت معاملات خارجی اشاره‌ای نیز به پرونده کلان شرکت ثابت پاسال، به دوست دو جان در یک قالب آقای علاء و حبیب‌الله خان ثابت بکنیم... زمین خوار کبیر چه کسی به جز آقای حسین علاء می‌تواند باشد. زمینهای دشت گرگان، زمینهای کنار راه آهن اهواز، زمینهای ساختمان تلویزیون و دهها نمونه دیگر...»^{۶۹}

درباره سوءاستفاده‌های مالی و اعمال نفوذی که علاء در برخی از دستگاهها و شرکت‌های دولتی و غیردولتی داشته، در میان اسناد ساواک، به چند سند برمی‌خوریم که متناسب با مقاله روزنامه آتش، به یکی از آنها، اشاره می‌شود:

شماره: ۳۱۶/۱۹۷۶

«موضوع: اخذ عوارض مشروبات غیرالکلی

تاریخ حادثه: _____

محل: شهرداری

تاریخ وصول خبر: ۴۰/۵/۷

عطف به شماره: _____

تاریخ گزارش: ۴۰/۵/۸

منبع خبر: مأمور ویژه

تقویم: ب - ۲

مصلحت‌مطالعات تاریخی

روز گذشته [امیر منصور] شریفی، مدیر کل مالی شهرداری به سیدجعفر بهبهانی می‌گفت دو روز قبل پس از مطالعه زیاد پیش‌آگهی ۵۰ میلیون تومان عوارض وصول نشده شهرداری از کارخانجات سازنده نوشابه‌های غیرالکلی را صادر کرده و آقای [نورالدین الموتی] وزیر دادگستری و شهاب فردوس نیز او را تشویق کرده‌اند. ولی آقای علاء بر اثر پافشاری حبیب‌الله ثابت [پاسال] از این اقدام شدیداً عصبانی شده و قصد دارد موجبات برکناری وی را فراهم کند. شریفی از سیدجعفر بهبهانی سؤال می‌کرد چون آقای علاء با دکتر نصر دوست صمیمی هستند لذا قادر است او را از کار برکنار کند و در این مورد اظهار نگرانی می‌نمود. ولی سیدجعفر بهبهانی شریفی را تشویق به ادامه کار و اخذ عوارض معوقه می‌کرد و به او گفته است با تمام قوا از او پشتیبانی خواهد نمود.^{۷۰}

همچنین در گزارش دیگری از مأموران ساواک آمده است که «در اواخر ۱۳۴۲ ش، علاء به طرق مختلف از تعقیب» یکی از پرونده‌های مهم سوءاستفاده درباره شرکت بیمه، جلوگیری می‌کند.^{۷۱}

علاء در ۱۲ آبان ۱۳۴۲ از وزارت دربار برکنار شد و جای خود را به حسین قدس نخعی داد. در این باره علل متعددی را بر شمرده‌اند: از جمله یک روز پس از برکناری علاء از وزارت دربار، مأمور ویژه ساواک خلاصه‌ای از علل مورد بحث در محافل سیاسی را جمع‌آوری و به شرح زیر گزارش کرده است:

«در محافل وابسته به دربار شاهنشاهی در مورد علت برکناری آقای علاء وزیر سابق دربار شاهنشاهی و انتظام، مدیرعامل شرکت ملی نفت، مطالبی به شرح زیر مورد گفتگو قرار گرفته است:

۱) در روز واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آقای علاء جلسه‌ای مرکب از آقایان انتظام، مهندس شریف امامی، وارسته، سردار فاخر حکمت، سرلشکر دکتر ایزدپناه و چند تن دیگر ترتیب داده و اظهار نموده برای جلوگیری از این جریان و آرامش در کشور من امروز می‌خواستم مذاکره کنم و راه حلی فکر نمایم. مهندس شریف امامی اظهار می‌دارد که تشکیل جلسه با نظر و کسب اجازه اعلی حضرت همایون شاهنشاه بوده است یا اینکه خود جنابعالی رأساً پیش قدم این کار شده‌اید. آقای علاء اظهار می‌دارد خیر، چون فکر می‌کنم که این جریان بستگی به سرنوشت کشور و همگی ما دارد ما آن را تشکیل دادیم و بعد از مشاوره نظرات را به اطلاع اعلی حضرت خواهم رسانید. آقای شریف امامی و یکی دو نفر دیگر اظهار می‌دارند بهتر است که تشکیل جلسه قبلاً به عرض برسد تا اگر اجازه فرمودند در این باب صحبت شود. آقای انتظام اظهار داشته صرف نظر از آنچه که مربوط به اعلی حضرت است جریاناتی است که مربوط به خود ماست و آینده کشور

و فکر می‌کنم مانعی ندارد ما خودمان در آن مورد بحث کنیم تا بعداً در مورد مطالب مربوط به سلطنت با اعلی حضرت مذاکره گردد. به هر صورت جلسه آن روز تعطیل می‌شود و مهندس شریف امامی جریان امر را در همان روز یا روز بعد به عرض اعلی حضرت می‌رساند که شد [یداً] موجبات ناراحتی شاهنشاه فراهم می‌شود.

۲) در کلیه جریانات اخیر و اجرای مواد ششگانه و انتخابات و تحولات که صورت می‌گرفته است تماسهای مدام بین دکتر امینی، علاء، انتظام و نفیسی از نظر وابستگی و دوستی برقرار بوده است و اکنون نیز این تماسها و ملاقاتها مرتباً صورت می‌گیرد.

۳) عدم رضایت عمومی و اعمال نظرهای خصوصی که در مسائل از طرف علاء می‌شده است و یک قسمت از نارضایتی شاهنشاه را تشکیل می‌داده است.

۴) یکی از پرونده‌های مهم که سوء استفاده هنگفت در آن شده است موضوع شرکت بیمه است که بالغ بر ۷۰ میلیون تومان است و گزارش آن از طرف علی اصغر کاظمی و فاضلی بازرسهای کل کشور تدوین و منبای آن روی گزارشهای علی سجادیان و هادیان، بازرسهای قانونی است. فعلاً پرونده نزد فاضلی است و آقای علاء به طرق مختلف از تعقیب این پرونده جلوگیری می‌نموده است.^{۷۲}

۳۹

علاء بعد از برکناری از وزارت دربار به کار مهمی گمارده نشد. از دیگر مشاغل او، می‌توان به ریاست او بر «هیئت امنای دانشگاه پهلوی (شیراز)» و عضویت در «انجمن آثار ملی ایران» اشاره کرد که خود از مؤسسان آن بود. اما از مهم‌ترین فعالیتهای او، ریاست بر «جمعیت برادری جهانی» در ایران، تأسیس «لژ مهر»، به عنوان اولین لژ وابسته به اتحادیه لژهای فراماسونری آلمان و تأسیس «لاینز» در ایران است که در این بخش، بر اساس منابع و اسناد منتشر شده و قابل دسترس، ذیل عنوان «علاء و فراماسونری» به شرح آنها می‌پردازیم:

علاء و فراماسونری

از تاریخ دقیق و یا چگونگی عضویت حسین علاء در نخستین محفل فراماسونری اطلاعی در دست نیست. در برخی از پژوهشهای اخیر، نام وی جزو اعضای «لژ بیداری ایران» ذکر شده است.^{۷۳} این لژ که در فاصله سالهای ۱۳۲۵/۱۹۰۶ تا ۱۹۱۴/۱۳۳۴ ق در تهران فعال بوده، نخستین لژ فراماسونری است که در ایران تأسیس یافته و از لژ شرق اعظم (گراند اوریان) فرانسه پیروی می‌کرد. هر چند اسنادی که از لژ بیداری ایران باقی مانده، عضویت او را در آن لژ تأیید نمی‌کند و نام علاء در فهرست اسامی اعضای لژ که در کتابی به نام تاریخ آغازین فراماسونری در ایران، مطابق با بایگانی آن لژ تنظیم یافته، دیده نمی‌شود.^{۷۴}

البته دختر ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو، نایب السلطنه احمدشاه قاجار، همسر علاء بود و چون ابوالقاسم خان خود از اعضای مشهور لژ بیداری ایران بوده، می‌توان چنین گفت که علاء نیز با لژ مزبور ارتباط نزدیکی داشته و گاهی در جلسات آن هم حاضر می‌شده است. پذیرش چنین گفته‌ای، تا حدی عضویت علاء را در لژ بیداری ایران تأیید می‌کند و حکایت بر این دارد که وی بعد از مشروطیت دوم، یعنی بین سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ ق با لژ بیداری ایران آشنایی یافت و به جرگه فراماسونها پیوست. اگرچه در این گرایش، ابوالقاسم خان ناصرالملک، پدرزن او، نقش مؤثری داشته است. در این باره منابع ساواک اذعان می‌دارد که علاء از ریشه‌های اساسی فراماسونری در ایران بوده است:

«گفته می‌شود [که علاء] از ریشه‌های اساسی فراماسونری در ایران است. البته رئیس این دسته در ایران مرحوم ناصرالملک بود که پس از او کلید به زن علاء [دختر ناصرالملک] داده شد و او امروز کلیددار فراماسونری در ایران است و علاء جزء هیئت رئیسه و نوکر زن خود می‌باشد و اصولاً فراماسونها با شاه خوب نیستند و به طوری که شهرت دارد جنبه جاسوسی دارد.»^{۷۵}

اسماعیل راین در کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ضمن معرفی اجمالی حسین علاء به عنوان نخستین استاد اعظم «گراند لژ مستقل ایران»، نوشته است که علاء در «امریکا به سازمانهای فراماسونری پیوست». ^{۷۶} وی زمان دقیقی را برای نوشته‌اش بیان نکرده اما با توجه به مشاغل و فعالیتهای علاء، می‌توان گفت که حسین علاء در سالهای ۱۳۰۳ و یا ۱۳۰۴ ش، که وزیرمختار ایران در امریکا بود، به عضویت یکی از لژهای فراماسونی درآمده است.

افزون بر این، برخی به سالهایی اشاره کرده‌اند که علاء ریاست کابینه وزارت امور خارجه را - در دورانی که پدرش وزیر امور خارجه بود - بر عهده داشت. این دسته ارتباط او با افرادی همچون حسن وثوق‌الدوله، عضو لژ بیداری ایران را به عنوان فعالیتهای ماسونی او قلمداد کرده‌اند. همچنین ماسون بودن پدرش، علاء‌السلطنه، را مطرح و طوری بیان کرده‌اند، که در زمان ریاست‌الوزرای علاء‌السلطنه و هم‌زمان با خارج شدن او از صحنه سیاست، علاء نیز فراماسون بوده و در یکی از مجامع فراماسونری عضویت داشته است.^{۷۷}

بنابر آنچه گفته شد، فعالیت ماسونی حسین علاء در دو برهه قابل پژوهش و بررسی است؛ اولی در دوران نخست زندگی اش، که از سالهای ورود او به وزارت امور خارجه، یعنی حدود ۱۲۸۰ ش آغاز می‌گردد و تا اوایل سلطنت محمدرضا پهلوی ادامه می‌یابد. او در این دوره بیشتر با فراماسونها حشر و نشر داشت و به محافل ماسونی نیز رفت و آمد می‌کرد. از فعالیتهای ماسونی او در این دوران، آگاهیهای محدودی در دست است که با توجه به آنها او در پیوستن بعضی افراد به مجامع فراماسونری، نقش داشته، در چند جلسه تنصیب ماسونها حاضر بوده

است. از جمله این افراد می توان شاهرخ فیروز را نام برد که پدرش، نصرت الدوله فیروز میرزا، در حضور علاء، پاکتی را که حاوی نامه ای درباره ماسون بودن فرزندش بوده به شاهرخ داده است.^{۷۸}

علاوه بر این در این سالها نخستین جلسه رسمی «لژ روشنایی» با حضور علاء تشکیل شد^{۷۹} که این امر بیان کننده اهمیت و جایگاه او در محافل ماسونی است. حسین علاء در دوره دوم زندگی سیاسی خود، که از اواخر دهه ۱۳۲۰ش شروع شد و تا پایان وزارتش در دربار پهلوی به سال ۱۳۴۲ش ادامه یافت، نه تنها در مجامع فراماسونری عضو بوده و فعالیت رسمی داشته است، بلکه در تأسیس دیگر لژهای ماسونی در ایران نیز نقش اساسی و مؤثری ایفا کرده به عنوان استاد مادام العمر در محافل مزبور حضور می یافت.

پایان جنگ جهانی دوم و آغاز دوره جدید فراماسونری

پس از پایان جنگ دوم جهانی، که با شکست آلمان نازی و پیروزی دول متفق همراه بود، بار دیگر گراند لژهای اروپایی فعالیت خود را از سر گرفتند و به احیای اسناد و مدارک خود پرداختند که در زمان جنگ برای ترس از نابودی توسط مأموران جنگی هیتلر، مخفی نگه داشته بودند. کشورهای انگلیس و فرانسه پیش از پیش شبکه فراماسونری را در جهان پس از جنگ گسترش دادند و با دعوت از فراماسونهای قدیمی، اقدام به تأسیس و راه اندازی لژها و عضوگیری افراد جدید کردند؛ در برخی از کشورها نیز، لژهای وابسته جدیدی را پی ریزی نمودند. کشور انگلیس، که یکی از فاتحان جنگ بود ابتدا لژی را در کشور شکست خورده آلمان تأسیس کرد و پس از آن، در اواخر ۱۹۴۷م با تشکیل چند لژ ماسونی تحت نظارت گراند لژهای انگلیس (انگلند، اسکاتلند، ایرلند)، «سازمان فراماسونی انگلیس در آلمان» را ایجاد کرد. سال بعد، سازمان مزبور رسمیت یافت و ارتباط آن با همه گراند لژهای انگلیسی بلامانع اعلام شد. این سازمان که در اداره مرکزی قوای اشغالگر انگلیس در شهر بداوین هانس^{۸۰} آلمان قرار داشت، با کمک فرماندهان نظامی انگلیس، با توسعه فراماسونری، توسط رؤسای فراماسونری خود، به آلمانها و انگلیسیهای مقیم آلمان توصیه کردند که با کمک سایر برادران فراماسون در کشورهای مجاور، تشکیلات ماسونی را تشکیل دهند.

چندی بعد یکی از ماسونهای معروف آلمان به نام ج. و. ن. گروز، پیش از مسافرت به انگلستان، با اتحادیه لژهای بزرگ انگلستان دیدار و اعلام کرد که برای تشکیل لژهای تابع انگلستان در آلمان اقدام خواهد کرد. اتحادیه لژهای انگلستان نیز به منظور جلوگیری از چنین اقدامی تأکید کرد که لژهای فراماسونری آلمانی از طرف گراند لژ انگلستان به رسمیت شناخته

نخواهد شد. با وجود این طولی نکشید که فعالیت فراماسونری در آلمان شروع و نخستین لژ، که زبان آن انگلیسی بود در شهر دوسلدرف آلمان تأسیس شد. لاولر، استاد اعظم، که تبعه انگلستان بود بر این لژ ریاست می کرد. او با تقدیم نامه ای که به اتحادیه لژهای انگلستان فرستاد، لژ را برای همیشه تحت فرمان و اطاعت و در اختیار لژهای انگلیسی قرار داد. پس از تأسیس لژ مزبور، پنج محفل دیگر در شهرهای مختلف آلمان به وجود آمد. چیزی که اعضای لژهای آلمانی را می رنجانید و موجب می شد دشمنی و نفرت و کینه توزی در ملت و مردم ژرمن و انگلوساکسون زنده کند و مبارزه مخفی بین دسته های مختلف فراماسونری را در آلمان شدت بخشد، تابعیت لژهای آلمانی به اتحادیه لژهای انگلیسی بود، که سرانجام اتحادیه لژهای انگلستان با تأسیس «گراند لژ آلمان» موافقت کرد و در سپتامبر ۱۹۵۸ اتحادیه لژهای آلمانی تأسیس شد.

نخستین لژ وابسته به اتحادیه لژهای آلمان در ایران

اتحادیه لژهای آلمان با برقراری تماس و ایجاد اتحاد و همبستگی با دیگر گراندلژهای جهانی شروع به تأسیس لژهای وابسته در دیگر کشورها کرد. از جمله کشورهایی که زمینه برای تأسیس لژ فراماسونری وابسته به اتحادیه لژهای آلمان در آن فراهم گردید، کشور ایران بود، که نخستین بار با پیشگامی تقی اسکندانی عملی شد.^{۸۱}

تقی اسکندانی تحصیلات خود را در آلمان تکمیل کرده، در همان جا هم به عضویت لژ فراماسونری درآمده بود. او پس از بازگشت به ایران در «لژ همایون» که با اجازه استاد اعظم قاهره (مصر) تأسیس یافته بود، عضو شد. لیکن پس از چند ماهی، به عللی، از جمله اجبار در پرداخت اعانه به صندوق لژ، تصمیم به کناره گیری از آن گرفت. مهم ترین عاملی که موجب گردید اسکندانی از ادامه فعالیت (عضویت) در لژ همایون خودداری کند ارتباط آن لژ با اینتلیجنس سرویس انگلستان بود.^{۸۲} بنابراین اسکندانی از لژ همایون جدا شد و به تأسیس لژی که به اتحادیه فراماسونری آلمان وابسته بود روی آورد.

چندی بعد، به دلیل اختلافهای پیش آمده میان لژهای انگلوساکسون (انگلیسی) و گرانداوریان از یک سو، و اقدامات و مخالفتهای سپهبد حاج علی کیا از سوی دیگر، لژ همایون منحل و خبر انحلال آن در سال ۱۳۳۶ ش، پس از حدود پنج سال فعالیت مستمر، اعلام شد. به نوشته راین، حسین علاء در برچیده شدن لژ همایون نقش مؤثر و درجه اول را داشته است. تأسیس لاینز در ایران

در روزهای آغازین سال ۱۳۳۶ ش، شفیق منصور، نماینده سیار لاینز بین المللی که اهلیت

لبنانی داشت، به ایران آمد و در دومین روز اقامتش در تهران با الله پاشاخان صالح، استاد دانشگاه و مترجم و مشاور سفارت امریکا در ایران، دیدار کرد. او با ارائه نامه یکی از دوستان مورد اعتماد صالح از وی تقاضا کرد که مدیریت و مسئولیت تشکیل جلسه لاینز را در ایران به عهده بگیرد، اما صالح در طول مذاکرات با او، از شنیدن عنوان «فراماسون» به وحشت افتاد و تقاضای شفیق را نپذیرفت. با وجود این در برابر اصرار او، که می خواست یک نفر «مطلع و متنفذ» را برای تأسیس لاینز در ایران معرفی کند، حسین علاء را به وی معرفی کرد. شفیق منصور نیز به ملاقات علاء رفت.^{۸۳}

چنین معرفی از سوی صالح حائز این نکته است که ماسون بودن علاء و ارتباط او با محافل فراماسونری، بر افراد بسیاری آشکار بود و افراد متعددی از شهرت ماسونی وی آگاهی داشته اند. علاء در این زمان وزارت دربار را بر عهده داشت و با محافل فراماسونری، اعضا و فعالیتهای آن هم آشنا بود. از این رو احتمال قریب به یقین وجود دارد که فهرست اسامی سی نفری از ساکنان تهران را، که شفیق منصور در ۱۵ فروردین ۱۳۳۶، برای بنای اولیه باشگاه لاینز در ایران، از آنان دعوت به عمل آورد، حسین علاء تهیه و در اختیار منصور قرار داده بود. اسامی سی نفری که برای تأسیس لاینز در تهران دعوت شدند عبارت اند از: بوذری، اسماعیل اردلان، هرمز آرش، کاظم اشرفی، منصور امامی، صادق آهی، منصور پورسینا، علی تاج بخش، حسن تراب، میشل جمال، احمد حریری، ادموند حکیم، حبیب الله دیهیم، معزالدین ذوالفقاری، عزیز رفیعی، اسماعیل شریفی، محمود شکوه، طاهباز، حسین علاء، علی نقی فسا، حسن فصیحی، محمد کاظمی، وانک گرنی، ارباب گیو، عبدالحسین مثقالی، ویلهلم مقدم، حسن مهدوی، تقی یزدی و مهدی یزدی.

باشگاه لاینز بین المللی در تقسیمات خود، کشور ایران را منطقه ۳۵۴ نامید و تا سال ۱۳۴۱ ش ۵۷ باشگاه را در پنجاه شهر با ۱۷۵۳ عضو مرد دایر کرد.^{۸۴} از جمله، باشگاه لاینز شیراز که با مسافرت حسین علاء به آن شهر تأسیس یافته بود، عده ای را به عضویت پذیرفت. راتین، سال تأسیس لاینز شیراز را ۱۳۴۰ ش می داند که با توجه به اسناد منتشر شده به نظر می رسد، این لاینز در سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ ش بنا نهاده شده است. این اسناد، که گزارشهای ساواک شیراز خطاب به ساواک تهران است، در جلد دوم کتاب اسناد فراماسونری در ایران به چاپ رسیده و ضمن اشاره به اختلافات موجود میان استادان دانشگاه شیراز، نقش مؤثر حسین علاء در تأسیس باشگاه لاینز در شیراز را مورد توجه قرار داده است. گزارش نخست در اول آبان ۱۳۳۸ و گزارش دوم در ۲۲ خرداد ۱۳۳۹ وصول شده که متن کامل آن به شرح زیر است:^{۸۵}

گیرنده:

تاریخ: ۳۹/۳/۲۲

موضوع: تشکیلات فراماسیون

اطلاعیه واصله از سازمان اطلاعات و امنیت شیراز حاکی است که اخیراً به علت اختلافات بین رئیس دانشگاه شیراز و عده‌ای از استادان، موضوع تشکیلات فراماسیونی در شیراز فاش شده و گفته می‌شود که آقای دکتر [ذبیح‌اله] قربان رئیس دانشگاه به دستور آقای علاء این تشکیلات را در شیراز تأسیس و حتی گفته است که اعلی حضرت همایونی هم وابسته به این تشکیلات می‌باشند و شایع است که در مسافرت اخیر دکتر قربانی به فرانسه یکی از شخصیت‌های بزرگ فراماسیونی در فرودگاه از مشارالیه استقبال نموده است. جلسات این جمعیت در منزل سرکیس ماتریوس ارمنی بعضاً تشکیل و برای اینکه افراد یکدیگر را نشناسند از ماسک مخصوصی استفاده می‌نمایند و آقای دکتر تمدن فرزانه استاد دانشگاه در این تشکیلات لژ بالاتری داشته و دکتر قربان زیردست وی می‌باشد.

۴۴

ضمناً دکتر حقیقی برای شرکت و نام نویسی در تشکیلات فراماسیونی با آقای دکتر قربان مذاکره نموده و دکتر قربان سه سؤال از نامبرده به شرح زیر نموده است.

۱- اگر انقلابی در حال حاضر علیه رژیم فعلی در ایران بشود آیا شما شرکت می‌کنید یا خیر؟
۲- آیا در مجمع و مجلسی که شرکت می‌نمایید مصلحت شخصی را بر مصالح آن مجمع ترجیح می‌دهید؟

۳- موضوع سوم مطلب جالبی بوده که رابط به علت عدم حضور ذهن فراموش نموده است و به قرار اطلاع آقایان دکتر قربان و دکتر تمدن فرزانه در تاریخ ۳۹/۲/۲۰ برای شرکت در انتخابات کمیته که در هتل سمیرامیس تشکیل جلسه داده به تهران عزیمت نموده‌اند.

علی‌هذا مراتب استحضاراً به عرض رسید صدور هرگونه دستور موقوف به نظر عالی است.

[هامش (۱)]: محترماً به عرض میرساند. ۳۹/۳/۲۴.

[هامش (۲)]: شما باید کلیه لژهایی که در ایران هست بشناسید و به تدریج پرونده تشکیل نمایید.

[هامش (۳)]: به نظر آقای ضرابی برسانید سپس بایگانی شود ۳۹/۴/۲۵.

- محرمانه -

اسامی اعضای لاینز شیراز در سال ۱۳۳۸ عبارت بودند از: تمدن فرزانه، ذبیح‌اله قربان، عزیزاله قوامی، لطفعلی صورتگر، حبیب‌اله خمسی، علیمحمد دهقان، سرکیس ماتریوس ارمنی و فرهمندفر.^{۸۶}

بعدها در مرداد ۱۳۴۳، که به مناسبت مرگ حسین علاء مجلس یادبودی برگزار شد، دکتر معارفی، دبیر لاینز ایران در آن سال، درباره نقش علاء در پایه گذاری لاینز در ایران، سخن رانی و علاء را «عضو مؤسس اولین باشگاه و پایه گذار لاینز در ایران» معرفی کرد. وی در بخشی از سخنان خود گفت:

«بنا به پیشنهاد و استدعای شیرمرد علاء بود که اعلی حضرت همایون شاهنشاه ریاست عالی لاینز ایران را قبول فرمودند. با جدیت و [علاقه مندی] شادروان حسین علاء بود که در ظرف چند سال از یک باشگاه ۱۱۲ باشگاه دیگر به وجود آمد. بدو منطقه موقت، سپس منطقه ۳۵۴ و از دو سال پیش مناطق سه گانه تشکیل و ایران با ۱۱۳ باشگاه لاینز مقام هفدهم را در بین ۱۲۵ کشور به دست آورد. در نتیجه جدیت حسین علاء بود که دارای شیرنامه به زبان فارسی شد و هم در نتیجه پافشاری آن شادروان بود که زبان فارسی دهمین زبان رسمی لاینز بین المللی گردید. شادروان شیرمرد علاء در ایجاد آموزشگاه ناینیان رضا پهلوی و ساختمان آموزشگاه ناینیان فرح پهلوی و مؤسسات بزرگ و کوچک دیگری که به وسیله باشگاههای لاینز ایران احداث و یا تأسیس شده اند، سهم بسزایی دارد. شیرمرد ارجمند حسین علاء دو سال ریاست باشگاه لاینز تهران، دو سال ریاست منطقه ۳۵۴ و دو سال ریاست شورای عالی مناطق را عهده دار بود...»^{۸۷}

جمعیت برادری جهانی^{۸۸}

حدود یک سال پس از تأسیس نخستین باشگاه لاینز در ایران، دکتر کلینچی^{۸۹}، از سرشناس ترین رهبران ماسونی و گراند ماستر فراماسونریهای امریکا، به همراه پروفیسور کامپتیون^{۹۰} متخصص اتمی امریکا، به ایران آمد و مرکز «سازمان برادری جهانی» در خاورمیانه و خاور نزدیک را که مرکز آن تهران بود، راه اندازی کردند. آنان حسین علاء وزیر دربار وقت را که دارای فعالیتهای ماسونی بود، به ریاست «جمعیت برادری جهانی» در ایران منصوب کردند و شجاع الدین شفا و سلیمان شاملو را به ترتیب به سمت دبیرکلی و مدیرعاملی آن برگزیدند. از دیگر اعضای جمعیت برادری جهانی در ایران، که هر کدام ریاست کمیسیونهای مختلف آن را بر عهده داشتند می توان دکتر فرهاد، فروزانفر، دکتر محمود مهران، جمشید آموزگار و دکتر محمود اعتمادیان را نام برد.

بنابر گفته های یکی از افراد که از فعالیت جمعیت برادری جهانی آگاهی داشته، رئوس فعالیتهای آن عبارت بودند از: «۱- حذف مطالب زنده علیه مذهب اهل تسنن از کتب درسی فارسی ۲- تدریس فقه تسنن و ایجاد کرسی مذهب تسنن در دانشگاه معقول و منقول ۳- تشکیل جلسات شورای عالی مرکب از رؤسای مذاهب مختلف».^{۹۱}

اسماعیل راتین پیش از آنکه به عضویت علاء در لژ «مهر» بپردازد، درباره فعالیت او در مجامع ماسونی نوشته است:

«حسین علاء قبل از اینکه در لژ مهر و گراندلژ مستقل ایران به دریافت مقام استاداعظم نایل شود از لژ ایده آل جهانی صاحب عالی ترین عنوان یعنی مقام فراماسونری مادام العمر شده بود.»
او در ادامه، ترجمه نامه حسین علاء را که به زبان فرانسه در ۲۲ اوت ۱۹۵۱/۳۱ مرداد ۱۳۳۰ در پاسخ به استاداعظم لژ ایده آل جهانی نوشته بود، نقل کرده است:
«تهران ۲۲ اوت ۱۹۵۱»

عالی جناب آقای حناپی راشد استاد بزرگ، با عنوان مادام العمر لژ ایده آل جهانی قاهره. آقای جواهری، منشی سازمان جهانی ایده آل در تهران نیت محبت آمیز شما را در مورد اعطای عالی ترین درجه ماسونری به اطلاع من رسانید.

ضمن سپاس از قصد التفات آمیز شما خاطر نشان می سازم که این افتخار بزرگی را که نصیب من می سازید قبول می کنم و همکاری برادرانه خود را اعلام می دارم و متذکر می گردم که انتظار دارم از نقطه نظرهای عاقلانه و برادرانه ماسونری شما استفاده می برم و سعی می کنم مستقیماً وظایف خود را انجام داده و به ایده آل خود و به صلح، آزادی، برادری و برابری خدمت کنم. استاد بزرگ امیدوارم صمیمانه ترین احساسات برادرانه مرا و همچنین احترامات فائده ام را بپذیرید. حسین علاء»^{۹۲}

۴۶

انحلال لژ همایون و تأسیس لژ مهر

حسین علاء، خود را در انحلال لژ همایون، نسبت به دیگران پیش قدم می دانست و نقش خود را در به تعطیلی کشاندن آن لژ، اساسی و مهم بر می شمرد. او در گفتگویی با راتین می گوید:
«ابتدا تصور می کردم لژ همایون برای پیشرفت مرام و مقصد ماسونیزم به وجود آمده است. به همین جهت همراه محمد خلیل جواهری، استاد اعظم لژ مذکور مراجعه ای می کرد بدون مضایقه او را کمک و یاری می کردم. زیرا او را بدون تردید فراماسون وابسته به یکی از لژهای معتبر می شناختم. ولی متأسفانه باید بگویم که او و عده زیادی از یارانش که اکنون در لژهای انگلیسی و فرانسوی فعالیت دارند و حتی مقامات عالیه را عهده دار شده اند، راههای غلطی در پیش گرفته بودند، آنان نه تنها در اجرای هدفهای ماسونیزم نمی کوشیدند، بلکه اعمال و افعالی انجام می دادند که حتی تکرار آنها برای من وهن آور است. ارتباطهایی که در این لژ با فراماسونهای خارجی برقرار شده بود، برای من که همیشه به این مملکت عشق می ورزم و بارها نشان داده ام که در راه سربلندی واقعی میهنم در صف اول بیکار بوده ام ناراحت کننده بود. بعد از

آنکه همه موجبات انحلال لژ همایون آماده شد من در از هم پاشیدن سازمان مذکور پیش قدم شدم و خوشبختانه در این کار توفیق حاصل کردم.^{۹۳}

پس از انحلال لژ همایون، علاء و تقی اسکندانی با کمک چند فراماسونر دیگر لژ جدیدی را به نام «مهر» که زیر نظر سازمان فراماسونری آلمان اداره می شد، پایه گذاری کردند. علاء هم به مقام استاد اعظمی آن لژ انتخاب شد. وی در ادامه گفتگو با راین در این باره می گوید:

«با متلاشی شدن لژ مذکور [همایون] و تقدیس و تأسیس لژهای دیگر، مکرر از طرف شخصیت‌های فراماسونری ایران، به من مراجعه شد که در یکی از سازمانهای آنها شرکت جویم. ولی به عللی که با سلیقه و نظر شخصی ام ارتباط دارد حاضر نشدم با آنها همکاری کنم. تا اینکه از طرف چند نفر از شخصیت‌های قابل اعتماد فراماسون پیشنهاد تأسیس لژی که با دو سازمان ماسونیزم انگلیس و فرانسه بستگی نداشته عنوان شد. بعد از اینکه شش نفر از استادان ماسونیزم ایران با هم برای تأسیس لژهای آلمان در ایران توافق کردند، با آنها هم عهد شده و فعالیتی را که متأسفانه نمی توانم جزئیات آن را افشا کنم و یا نام برادرانم را بگویم آغاز کردیم.^{۹۴}»

البته درباره زمان تأسیس لژ مهر، که پس از آن لژهای دیگر وابسته به سازمان فراماسونری آلمان به نامهای «آفتاب» و «ستاره سحر» نیز تأسیس شد، اختلاف وجود دارد. برخی از منابع نوشته اند که هر سه لژ در فاصله سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ ش تشکیل شده اند. از طرفی راین، سال تأسیس لژ مهر را ۱۳۳۸ ش دانسته است که با توجه به تناقضاتی که در برخی از نوشته های راین وجود دارد، می توان گفته گروه نخست را درست تر دانست و سال مورد اشاره راین را زمانی فرض کرد که گراند لژ متحده (اتحادیه لژهای فراماسونری) آلمان آن را به رسمیت شناخته است.^{۹۵}

به طوری که پیداست، علاء در گفته های خود از جزئیات فعالیت خود و یا درباره هویت شش استاد هم عهدش سخنی به میان نیاورده حتی پای متن گفتگوی خود را که راین از او خواسته بود، امضا نکرده است.^{۹۶} لیکن با انتشار اسنادی، نام شش استاد مورد اشاره معلوم شد. آنان با علاء هم عهد شدند و با تأسیس لژ مهر، پای ماسونهای آلمانی را به ایران گشودند. به غیر از علاء نام دیگران عبارت است از: تقی اسکندانی، سید حسن تقی زاده، مختارالملک صبا، عبدالله انتظام، ابوالحسن حکیمی و یک تبعه آلمانی به نام تئودور فوگل.

آنان پیش از آنکه لژ مهر را تأسیس کنند از لژ «آلپینا» در سوئیس خواستند که اجازه دهد لژی را در تهران پی ریزی کنند، که تابع قانون اساسی آن لژ باشد. اما لژ سوئسی موافقت نکرده و آنان صدور چنین اجازه ای را از سازمان فراماسونری آلمان خواستند. سازمان مزبور که به عنوان «لژهای متحد آلمان» هم مشهور بود، با تقاضای هفت استاد ایرانی موافقت و منشور تأسیس آن

را صادر کرد.^{۹۷} در اسناد منتشر شده ساواک با اشاره به اسامی مؤسسان لژ مهر آمده است که «در سال ۱۹۵۸ [۱۳۳۷ ش] هفت نفر از فراماسونهای قدیمی ایران ... در تهران کلویی تشکیل دادند. این کلوپ با مکاتبه با لژهای متحده آلمان، موافقت آنها را برای تشکیل شعبه لژ مذکور در ایران جلب کردند و اولین لژ به نام مهر تشکیل شد.»^{۹۸} به رغم اینکه زمان تأسیس لژ مهر در این اسناد سال ۱۳۳۷ ش بیان شده، راین «روز هفدهم بهمن ۱۳۳۸» را زمان تأسیس لژ مهر، به عنوان نخستین لژ وابسته به گراندلژهای آلمان در ایران می‌داند. با تأسیس این لژ میان فراماسونها مصطلح گردید که «نور از



آلمان به ایران آورده شد.»^{۹۹}

۴۸

بعدها، حدود یک سال پس از انتشار کتاب سه جلدی فراموشخانه و فراماسونری در ایران نوشته اسماعیل راین (۱۳۴۸ ش) بخش فارسی زبان «رادیو پیک ایران» سلسله گفتگوهایی را با عنوان «جاسوسان و عمال سیاسی آلمان غربی در ایران» پخش و از مطالب نوشته شده در کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران، درباره حسین علاء یاد کرد و پس از نقل جملات پایانی گفتگوی او با راین، پرسید: «حسین علاء و شخصیت‌های قابل اعتماد وی به چه فعالیت‌های مشکوکی در شبکه مشغول بودند که او حاضر نیست جزئیات آن را افشا کند. اگر بنا به ادعای این آقایان، ماسونها جز نیکوکاری و تهذیب اخلاق مشغله‌ای نداشتند چرا حسین علاء یکی از استادان اعظم این چنین اصراری در پنهان کردن اعمال خود و برادرانش دارد. آیا باز هم جای تردیدی باقی می‌ماند که این آقایان عمال سیاسی امپریالیزم در شبکه‌های سرهم بندی شده به خیانت به مصالح ملی ما مشغول بوده‌اند.»^{۱۰۰}

مأموران ساواک در ادامه گزارشی که از برنامه رادیو پیک ایران در ۱۵ دی ۱۳۴۸ تهیه کرده بودند، می‌افزایند: «نخستین شبکه جاسوسی آلمان غربی در ایران مه^{۱۰۱} نام داشت و افراد زیر مؤسسين آن بودند: حسین علاء، سیدحسن تقی‌زاده، مختارالملک صبا، عبدالله انتظام، تقی اسکندانی، ابوالحسن حکیم [حکیمی] و در رأس این گروه فوگل، جاسوس آلمان غربی قرار داشت و همه این آقایان افراد وابسته به هیئت حاکمه هستند که سالیان دراز، حساس‌ترین پست‌های مملکت را

در دست داشتند. اندکی پس از تشکیل شبکه مه، گردانندگان اصلی شبکه‌ها در آلمان غربی در مقابل این خدمت به حسین علاء درجه استاداعظم دادند و پس از تشکیل گراندلژ مستقل ایران، که همه شبکه‌ها را در ایران تحت نظارت داشت، تقی اسکندانی نیز به پاداش خدماتش به سمت دبیر بزرگ گراندلژ تعیین شد.

۴۲ نفر از ایرانیانی که اکثراً مشاغل عالیه در دولت و مؤسسات اقتصادی را داشته‌اند عضو لژ مه بوده و هستند. اعضای لژ مه عبارت‌اند از: حسین آذین فر، دکتر علی ابهری، دکتر علی اصفهانی، نصرالله انتظام، دکتر احمد آزی [آزیر]، ابراهیم ادیبی، حمید اصفهانیان، آقاخان بختیار، پرویز بیات، محمدحسن بویانی، دکتر حسین پیرنیا، سیدحسن تقی زاده، احمد تهرانیان، سید ابوالحسن جلیلی، علی جهانپور، فتح حریرفروش، ابوالحسن حکیمی، دکتر خسرو خسروانی، محمد دری، علی اصغر زرین کفش، ادوارد ژوزف، [و...]]^{۱۰۲}

لژ آفتاب (دومین لژ وابسته به سازمان فراماسونری آلمان)

هنوز بیش از چند ماه از تأسیس لژ مهر نگذشته بود که حسین علاء به نام نخستین استاد اعظم این لژ برگزیده شد و «تشریفات انتصاب او» برگزار و به همه آیینها و مقررات لژهای آلمانی در آن عمل شد. در مدت زمان کوتاهی، طبقه روشنفکر ایرانی از تأسیس و فعالیت‌های لژ مهر استقبال کرد و طولی نکشید که لژ دیگری به نام «آفتاب» هم تأسیس یافت. در این لژ «ایرانیان آلمانی زبان» و «آلمانیان مقیم ایران» هم عضویت داشته، همانند اعضای لژ مهر، همه، تابع لژهای متحده آلمان بودند. تئودور فوگل، تبعه آلمانی هم به استادی آن برگزیده شد.

لژ ستاره سحر (سومین لژ وابسته به سازمان فراماسونری آلمان)

با تشکیل لژ آفتاب، مخالفت‌های لژهای انگلیسی و فرانسوی فعال در ایران، برانگیخته شد و اعلام کردند که فعالیت در لژ مزبور غیررسمی است. با وجود این، دولژ مهر و آفتاب به فعالیت خود ادامه دادند. حتی رهبران‌شان از طرف اتحادیه لژهای آلمان اجازه یافتند که لژ دیگری را در ایران پی ریزند. بنابراین سومین لژ وابسته به گراندلژ آلمان هم به نام «ستاره سحر» تأسیس شد و ردیف ۸۶۷ لژهای متحد آلمان را در جهان به خود اختصاص داد. استادی آن هم بر عهده مهندس جعفر شریف امامی واگذار شد.^{۱۰۳} کسانی که برای شرکت در جلسات آن دعوت شدند عبارت‌اند از: غلامرضا آرین، علی اشرف احمدی، دکتر علی امیرحکمت، غلامحسین بوربور، دکتر اسکندر تهرانی، نصیرالدین خواجوی، دکتر حسینعلی سلطانزاده پسیان، مهندس جعفر شریف امامی، حسین علاء، حسین علاء، حسین قدس

مجموعه مطالعات تاریخی

نخعی، دکتر محمدحسن گنجی، دکتر غلامرضا مبین، ابوالحسن معدّل، مهدی نبوی و دکتر محمدعلی هدایتی. ۱۰۴

گراندلژ ایران

تأسیس سه لژ مهر، آفتاب و ستاره سحر، فکر پی ریزی گرانلژ ایران را در اذهان فراماسونرهای ایران به وجود آورد و اعضای آن سه لژ از سازمان متبوع خود، تقاضای صدور اجازه برای تشکیل گرانلژ ایران کردند. چندی بعد که سازمان فراماسونی آلمان موافقت خود را در این باره اعلام نمود، نخستین گرانلژ مستقل ایران تشکیل و حسین علاء به عنوان نخستین استاد اعظم آن شناخته شد.

مهم ترین شکل متمایزی که میان گرانلژ ایران با دیگر لژهای جهان، همانند انگلیسی، فرانسوی و امریکایی وجود داشت، تغییراتی بود که هیئت رهبری در برگزاری آداب و رسوم و ریتولهای داخلی انجام می دادند. از جمله این تغییرات می توان به نصب تمثال حضرت علی (ع) و خواندن ایات مثنوی مولوی اشاره کرد که به نوشته راین، حسین علاء در ایجاد و مرسوم نمودن تغییرات مزبور مؤثر بوده است. ۱۰۵

۵۰

آنچه در این میان در خور توجه و تعمق است، مخالفت علنی لژهای انگلیسی با تأسیس گرانلژ مستقل ایران است که به نظر می رسد علت مخالفت آنان، وابستگی لژهای ایران به سازمان فراماسونری آلمان باشد؛ چرا که لژهای انگلیسی از همان ابتدا مخالفتشان را با نفوذ و گسترش شبکه فراماسونی آلمان نشان داده همواره با شکل گیری شبکه های مزبور مخالف اند. با وجود، این طولی نکشید که گرانلژ ایران با کسب موافقت لژهای متحده آلمان، استقلال یافت و سرانجام در سال ۱۹۶۰ م/ ۱۳۳۹ ش «گرانلژ مستقل ایران» و سه لژ دیگر مهر، آفتاب و ستاره سحر به طور مستقل به فعالیت خود ادامه دادند.

در استقلال گرانلژ مستقل (ملی) ایران، جعفر شریف امامی نقش رهبری را به عهده داشت و حسین علاء و تقی زاده و انتظام از جمله کسانی بودند که در تأسیس و استقلال آن نقش مؤثری ایفا کردند. ۱۰۶

در ۱۳۴۰ ش لژ ستاره سحر بنا به تقاضای چهل نفر از اعضای آن، از گرانلژ مستقل ایران جدا شد و با گذشت اندک زمانی، سازمان فراماسونری آلمان به حسین علاء اطلاع داد که «ارتباط دو لژ مهر و آفتاب با آن سازمان قطع و فعالیت لژهای نامبرده در سازمان ماسونی جهانی غیرقانونی شناخته می شود». ۱۰۷

بعدها گرانلژ مستقل ایران به «گرانلژ ملی ایران» تغییر نام داد و تا پایان ۱۳۴۶-۷ ش، که

لژهای مهر، آفتاب، وفا و صفا از قانون اساسی آن پیروی می کردند، با مجموع ۱۲۳ عضو ایرانی و خارجی به فعالیت خود ادامه دادند.^{۱۰۸}

اختلاف پیش آمده میان دو لژ مهر و آفتاب با دو لژ دیگر ستاره سحر و ناهید که موجب جدایی لژهای مهر و آفتاب از اتحادیه کشورهای آلمانی شد، از جمله موضوعاتی است که مورد توجه گزارشگران ساواک قرار گرفت و در گزارشی به آن پرداختند. در این گزارش آمده است:

«پس از اینکه تعداد اعضای این لژها زیاد شد، دو لژ دیگر به نام ستاره سحر و ناهید نیز به آن اضافه شد. کارگردانان اصلی این لژها که به نامهای تقی زاده، انتظام، مختارالملک صبا، مهندس غلامعلی میکده بودند، پس از مشورت با همه اعضا عبدالله انتظام را مأمور مذاکره با اعلی حضرت همایون شاهنشاه آریامهر نمودند.

معظم له نظر انتظام را مبنی بر اتحاد همه لژهای فراماسونری ایران و عدم الحاق آنها با فراماسونهای جهانی و نیز تشکیل گراندرلژ ملی ایران مورد تأیید قرار دادند. در نتیجه لژهای وابسته به آلمان موضوع [را] با مرکز خود در میان گذاشتند و آنان نیز با چنین اقدامی موافقت کردند. اما در همین وقت آقایان مهندس جعفر شریف امامی، دکتر امیر حکمت، اشرف احمدی، معدل و عده ای دیگر که تعدادشان ۲۳ نفر می شد با مذاکره با گراندرلژ آلمان همچنان وابستگی خویش را با لژهای جهانی ماسونی حفظ کردند و در نتیجه در سال نامه های فراماسونری جهانی نام چهار لژ فوق الذکر [مهر، آفتاب، ستاره سحر، ناهید] را حذف و به جای آن دو لژ ستاره سحر و ناهید نوشته شد. در این احوال کارگردانان دو لژ آفتاب و مهر دو لژ دیگری به نامهای صفا و وفا تشکیل دادند و سپس گراندرلژ ملی ایران را اعلام کردند. اما سازمانهای فراماسونری جهانی در ایران بلافاصله اعلام کردند ارتباط خود را با گراندرلژ ملی ایران قطع و آنها را غیرقانونی و بدون اجازه اعلام نمودند [که] از آن تاریخ تاکنون ارتباط بین اعضای لژهای چهارگانه با اعضای لژهای فراماسونری جهانی قطع و حتی ملاقاتهای معمولی نیز انجام نمی دهند...»^{۱۰۹}

وابستگیهای ماسونی علاء

نکته قابل تأمل که درباره فعالیت‌های ماسونی حسین علاء، وابستگی یا گرایش فکری و عملی او به کشورهای خارجی به عنوان مهد لژهای مادر است. به طوری که برخی او را وابسته به سیاستهای امریکا معرفی کرده، برخی دیگر نیز وابستگیها و گرایشهای او را به سیاست انگلیس بیشتر، عمیق تر و در عین حال پنهانی تر دانسته اند. این گروه، او را فردی شناخته اند که در ظاهر از سیاست امریکا در ایران طرفداری می کرد، اما در باطن به انگلیسیها وابستگی داشت و از عوامل انگلیسیان در ایران بوده است.

مصلحت‌مطالعات تاریخی

ساواک در گزارشی مربوط به اوایل سال ۱۳۴۲ ش، از زبان یکی از طرفهای مورد اعتماد سردار فاخر حکمت، مسافرت علاء به استان فارس (شیراز) را یک مأموریت سیاسی و مخفی تلقی کرده است که از سوی انگلیسیها به او داده شده بود. در آن سال، که علاء وزارت دربار را بر عهده داشت، برای شرکت در مراسم سالگرد تأسیس انجمن (باشگاه) لاینز در ایران به شیراز رفت و چند روزی در آنجا ماند. گزارش ساواک حاکی است: ۱۱۰
سند شماره [۴۱۷۰۱۵/۲] - محرمانه -

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: فعالیت مخالفین دولت

شماره: ۳۱۲/۸۶۲

منبع: مأمور ویژه

تاریخ: ۴۱/۲/۳۱

تقویم: ب-۳

محل: دربار شاهنشاهی

یکی از محارم سردار فاخر حکمت اظهار می داشت مسافرت علاء وزیر دربار شاهنشاهی به فارس و شیراز که ظاهراً تحت عنوان سالگرد (انجمن لاینز) صورت گرفته به منظور انجام یک مأموریت سیاسی و مخفی است.

مشارالیه افزوده مؤسسه لاینز انگلستان که یکی از شعبات لژ بزرگ فراماسونری انگلستان است تحت عنوان انجام کارهای عام المنفعه بزرگ ترین دستگاه خبری دولت انگلستان را [۹۱] در کشورهای دنیا محسوب می شود و آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی که خود از فراماسونرهای معروف و از اعضای لژ بزرگ لندن هستند ریاست جوامع فراماسونری ایران را به عهده دارند و در این مسافرت به فارس به توصیه مقامات انگلیسی دستورات محرمانه ای به مأمورین نفوذی انگلستان در فارس که اکثراً بین عشایر دارای نفوذ و رهبری هستند صادر خواهد کرد. زیرا ممکن است روابط شاهنشاه و دولت آقای امینی که به صورت مبارزه سیاسی انگلیس و امریکا در ایران درآمده وضع نامساعدی به خود بگیرد و به این ترتیب عشایر فارس طبق تعلیماتی که آقای علاء به آنها خواهند داد برای دولت مرکزی اشکالات بزرگی فراهم خواهند کرد. گوینده افزوده اکثر رجال فارس و سران عشایر این منطقه غالباً فراماسون و تابع دستورات لژ بزرگ لندن هستند و طبعاً تابع نظر و دستورات آقای علاء خواهند بود و قرار است آقای علاء مدت شش روز به عنوان بازدید از تخت جمشید در آنجا اقامت نموده و جلساتی با حضور دوستان خود تشکیل داده و سپس به کازرون و بوشهر و لارستان عزیمت نموده و به این طریق مقدمات شورش عشایر را علیه دولت فراهم نمایند.

[هامش (۱):] از این اطلاعیه قبلاً رونوشتهایی به پرونده های مربوطه ضمیمه شده این برگ در پرونده فراماسون بایگانی شود. امضا ۴۱/۳/۱۶.

حسین علاء

[هامش (۲)]: سراپا لاطائلات و پرداخته دماغ ایرانی است و حماقت تهیه کننده اطلاعیه را

می‌رساند. ۳/۹

[هامش (۳)]: محترماً به عرض می‌رساند ۴۱/۲/۳۱

[هامش (۴)]: بخش ۳۳۲ - ۴۱/۳/۴

- محرمانه -

هر چند گزارش فوق‌الذکر، به نظر یکی از مأموران ساواک «سراپا لاطائلات و پرداخته دماغ ایرانی» است اما در گزارش دیگری، ضمن اشاره به گسترش فعالیت جمعیت فراماسونری در ایران و تعدد جلسات آنها، از حسین علاء به عنوان یکی از «وابستگان سیاست انگلیس در ایران» یاد شده است:

«جسته و گریخته از منابع سیاسی تهران شنیده می‌شود که پس از قتل کندی، مقامات سفارت انگلیس در تهران به فعالیتهای سیاسی خود افزوده و سعی می‌کنند وابستگان به سیاست انگلیس در ایران را به رهبری سیاسی مجدد انگلیس در دنیا و بالاخص خاورمیانه امیدوار سازند و حتی شنیده می‌شود که سردیس رایت سفیر کبیر انگلیس در تهران شبها غالباً با بعضی از مقامات ایرانی ملاقاتهایی دارد ضمناً در یک ماه گذشته فعالیت جمعیت فراماسونری ایران گسترش یافته و جلسات آنان مرتباً تشکیل می‌گردد و حسین علاء وزیر سابق دربار شاهنشاهی در فعالیتهای وابستگان سیاست انگلیس در ایران و فعالیت فراماسیونها کاملاً وارد و نقش مؤثری را عهده‌دار است...»^{۱۱۱}

۵۳

با وجود این موضوع طرفداری علاء از امریکاییها مورد توجه بسیاری از معاصران او و برخی از پژوهشگران قرار گرفته است. شاپور رواسانی او را جزو فراماسونهای وابسته به امریکا می‌داند که در کابینه‌های دولتهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نفوذ بیشتری یافتند.^{۱۱۲} نویسنده دولتمردان ایران، از علاء به عنوان رئیس جمعیت برادری جهانی یاد کرده و با توجه به اینکه جمعیت مزبور وابسته به امریکاییها بود، او را هم از افراد وابسته به امپریالیستها دانسته است.^{۱۱۳} ساواک نیز در این باره در ادامه گزارشی با عنوان «بیوگرافی علاء» آورده است: «مردم او را جاسوس انگلیس می‌دانند... ولی به نام طرفدار امریکاییها خود را معروف نموده [است]. مردی است بسیار سیاسی و فهمیده و خیلی خود را به نفهمی و کم‌اطلاعی مشهور کرده؛ بر عکس آنچه مشهور است به شاه علاقه ندارد.»^{۱۱۴}

علاء در دوران انزوا

حسین علاء پس از سالهای ۲-۱۳۴۱ ش که فن سالاران (تکنوکراتها) مدافع امریکا به میدان

آمده بودند و غرور محمدرضا شاه رو به فزونی نهاده بود و بیش از پیش به حمایت کشورهای استعمارگر خارجی دلگرم شده بود، چندان مورد توجه شاه قرار نگرفت و کم کم به فردی تبدیل شد که اجازه دخالت در هیچ کاری را نمی یافت. شاید به عبارت دیگر بتوان گفت که دیگر تاریخ مصرف افرادی نظیر علاء به پایان رسیده بود و افراد دیگری به جای او باید مورد توجه و استفاده قرار می گرفتند. برخی بر این باورند که محمدرضا پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به قدرت و نفوذ بیشتری دست یافت که در سایه آن به رجال بازمانده از دوره قاجار که نسبت به وی، تجربه و آگاهی بیشتری داشتند، چندان توجه نشان نمی داد. به طوری که به مرور زمان چاره‌هایی را می جست تا آنان را به کنار بزند. حسین علاء را نیز در زمره این افراد باقی مانده از دوره قاجار برشمرده‌اند که حدود یک دهه پس از کودتای ۲۸ مرداد، مورد بی توجهی شاه قرار گرفت و بعد از اندک زمانی از صحنه سیاست و شهرت خارج شد. در این باره گزارشی توسط مأموران ساواک تهیه شده که از یک سو یکی از علل برکناری علاء را از وزارت دربار روشن می سازد و از سوی دیگر چگونگی انزوای او را در اوایل سال ۱۳۴۰ ش بیان می کند:

«دکتر [عبدالحسین] علی‌آبادی دادستان کل به یکی از دوستان خویش گفته است مرحوم علاء از روزی که سمت وزارت دربار را از دست داد به یک ناراحتی روحی دچار شده بود که همان موجب مرگ او گردید.^{۱۱۵}»

دکتر علی‌آبادی می گفت بعد از واقعه خردادماه سال گذشته و قتل و کشتاری که در تهران صورت گرفت، عده‌ای از رجال سیاسی نظیر سروری، مهندس شریف‌امامی، انتظام در منزل مرحوم حسین علاء جمع شده از سوء سیاست دولت شدیداً انتقاد کردند و شدت عمل دولت را در قتل و کشتار مردم بی گناه تقبیح کرده بودند. این مطلب به اطلاع رئیس دولت وقت می رسد و جریان را به عرض می رسانند. شاهنشاه از اینکه در منزل وزیر دربار چنین انجمنی تشکیل شده و از روش دولت انتقاد کرده‌اند بسیار ناراحت می شوند و شدیداً مرحوم علاء را سرزنش می فرمایند و با صدور فرمان سناتوری او را از دربار طرد می کنند. این جریان موجب ناراحتی شدید آن مرحوم شده و از اینکه مورد بی مهری شاهنشاه قرار گرفته است بسیار ناراحت بوده و به دوستان خود این ناراحتی را کراراً عنوان نموده و بالاخره در دنبال همین مطلب از بین رفته است.»

بسیاری از نزدیکان و دوستان حسین علاء، در خاطرات و نوشته‌های خود، به ویژگیهای اخلاقی و شخصیتی او پرداخته‌اند و او را فردی معرفی کرده‌اند که «مبادی آداب، خوش رو، خوش صحبت، وقت شناس و کتاب خوان» بوده، به دوزبان فرانسه و انگلیسی هم تسلط کافی داشته است.^{۱۱۶} با وجود این کمتر کسی از مذهب و دینداری او سخن گفته است تا حدی که در این باره سکوت اختیار کرده‌اند. به غیر از اشاره احمد آرامش در خاطرات سیاسی اش، که از

دوران نخست وزیری او، دوره مبارزه با محافل مذهبی یاد کرده،^{۱۱۷} دو گزارش در میان اسناد ساواک موجود است که اولی به «ازلی» بودن او دلالت دارد^{۱۱۸} و دومی روشن می کند که: «محافل مذهبی دز[آشیب] با آقای علاء نظر خوبی ندارند و اظهار می نمایند که در هیچ مورد ایشان به محافل مذهبی کمکی نکرده و در کارهای عمومی و خیریه که به ایشان مراجعه شده از کمک و مساعدت دریغ ورزیده اند.»^{۱۱۹}

اما با توجه به روابط نزدیک و رفت و آمدهایی که با چند تن از بهائیان نظیر حبیب الله ثابت (پاسال) داشته^{۱۲۰} و در برآمدن آنان نقش ایفا کرده است، می توان برای او دینی غیر از اسلام متصور شد.

حسین علاء با تنها دختر ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو ازدواج کرد و صاحب یک دختر به نام ایران، و یک پسر به نام فریدون شد. در ابتدا صحبت از ازدواج ایران علاء با محمدرضا پهلوی به میان آمد که علاء و همسرش در رسیدن به این آرزو، تلاش زیادی از خود نشان دادند. در ادامه اطلاعیه ساواک به شماره ۱۱۵۸/۳۱۶ که در ۱۸ خرداد ۱۳۴۰ تهیه شده آمده است: «... [فتح اله] فرود می گفت آقای علاء و همسر ایشان طبق نقشه ای می خواستند دختر خود را به همسری اعلی حضرت در آورند تا سلطنت را قبضه خود سازند و موقعی که اعلی حضرت همایونی از قبول این پیشنهاد سر زدند کینه شدیدی در باطن نسبت به مقام شامخ سلطنت پیدا کرده اند و هر چه دوران خدمت آقای علاء در دربار شاهنشاهی بیشتر ادامه یابد موقعیت شاهنشاه هم در بین مردم ضعیف تر خواهد شد.»

البته مطلب فوق الذکر را می توان یکی دیگر از علل برکناری علاء از وزارت دربار برشمرد. به این گونه که چون علاء نتوانست دخترش را به ازدواج محمدرضا پهلوی درآورد، اقدام به تشکیل جلساتی علیه دولت و حکومت پهلوی کرد (نک: علل برکناری علاء از وزارت دربار در مقاله حاضر).

به هر روی ایران علاء با اسکندر فیروز، فرزند محمدحسین، ازدواج کرد. اسکندر فیروز نیز فراماسون بود^{۱۲۱} و در دوره دوم نخست وزیری علاء، از همدان به نمایندگی انتخاب و وارد نوزدهمین دوره مجلس شورای ملی شد. چون هیئت حاکمه در انتخابات همدان و راه یابی فیروز به مجلس دخالت و نفوذ آشکار داشت، تعدادی از نمایندگان مجلس، نسبت به عملکرد علاء معترض شده، از او پرسیدند:

«شما که قرار بود خود را از دخالت و اعمال نفوذ در انتخابات برکنار نگهدارید چرا در انتخابات

همدان مداخله نمودید و داماد خود را به مردم همدان تحمیل کردید؟ آقای نخست وزیر جواب

داد: از بس همسرم به من فشار آورد مجبور شدم!!»^{۱۲۲}

سرانجام حسین علاء، پس از چند سال خانه نشینی در تیر ۱۳۴۳ در تهران درگذشت و در امام زاده عبدالله مدفون شد. ۱۲۳ پس از مرگش پروفیسور آرتور ابهام پوپ^{۱۲۴} که در ایران به نام «ایران شناس محترم» شناخته شده، نامه ای را به روزنامه نیویورک تایمز نوشت و از حسین علاء به «عنوان یکی از بانیان نوین و مؤسسین» ایران یاد کرده بود. او در نامه خود افزوده بود که «حسین علاء مرد رشید و بلندقامتی نبود و فقط ده سانت و نیم بلندتر از ناپلئون بود. لکن او با اخلاق و صفات پسندیده و نیکو، هر مجلسی را تحت الشعاع قرار می داد و خصوصیات اخلاقی بارز و ارزنده خود را به منصفه ظهور می رسانید و شخصیت خود را به همه ثابت می کرد.»^{۱۲۵}

پانوشتها

۱- محمدعلی خان علاء السلطنه: (۱۲۵۴ - ۱۳۳۶ ق) فرزند میرزا ابراهیم خان مهندس پس از تحصیلات اولیه و فراگیری زبان فرانسه، چندی همراه پدر به بغداد رفت. در ۱۲۷۴ ق با سمت ناظم آجودانباشی به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. مدتی هم مأمور کارپردازی در بمبئی شد. در ۱۳۰۰ ق نایب کنسول ایران در تفلیس شد. بعد از دو سال لقب معین الوزاره گرفت. در ۱۳۰۷ ق از سوی ناصرالدین شاه ملقب به علاء السلطنه گردید و وزیرمختار ایران در لندن شد. در ۱۳۲۱ ق مظفرالدین شاه لقب پرنس را به او داد. علاء السلطنه در چند کابینه وزیر امور خارجه بود. در دوران استبداد صغیر خانه نشین شد و پس از فتح تهران، باز به هیئت دولت دعوت و عهده دار پست وزارت امور خارجه و بعد وزارت معارف شد.

او در ۱۳۳۱ ق خود مأمور تشکیل کابینه دولت گردید.

۲- پسیان، نجفقلی و خسرو معتضد، معماران عصر پهلوی، تهران، نشر ثالث، نشر آتیه، ۱۳۷۹ ش، ۳۷۲.

۳- عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۲، تهران، نشر گفتار، نشر علم، ۱۳۸۰ ش، ۱۰۱۶.

۴- ممتحن الدوله، میرزا مهدی خان و میرزا هاشم خان، رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری، به اهتمام ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۵ ش، ۱۶۰.

۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۲-۳/۱۲۹، ب، به تاریخ ۱۳۳۷/۸/۱۹.

۶- قاسمی، ابوالفضل، «سیاستمداران ایران در اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا»، آینده، شماره ۸-۱۲ (۱۳۶۶ ش)، ۶۸۷-۸.

۷- فهرست اسامی نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی، نشریه شماره ۵ وزارت کشور، ۱۰۹.

۸- قاسمی، همان جا.

۹- اردلان، امان الله، خاطرات حاج عزالممالک اردلان، تهران، خورشید، ۱۳۷۲ ش، ۶۵؛ دولت آبادی، سید علی محمد،

خاطرات، تهران، ایران و اسلام - فردوس - ۱۳۶۲ ش، ۴۵.

۱۰- قاسمی، همان جا.

۱- پسیان و... همان جا.

۱۲- پس از کشته شدن میرزا حسن خان امین الملک، عضو اعتدالیون مجلس شورای ملی به دست «مجاهدین حیدرخانی» که از سوی فرقه دمکرات حمایت می‌شدند، چند تن از علمای نجف، از جمله آیت الله محمدکاظم آخوند خراسانی، در جمادی الثانی ۱۳۲۸ حکم به اخراج سیدحسن تقی زاده، رئیس فرقه دمکرات و نماینده مجلس، از ایران داد. طولی نکشید که سید عبدالله بهبهانی هم در ۸ رجب ۱۳۲۸، شبانگاه، توسط همان گروه کشته شد. اصناف و بازار تعطیل شدند و مردم در مدرسه خان مروی تهران علیه عاملان ترور آیت الله بهبهانی شعار دادند: «تقی زاده گفت و شقی زاده کشت / کسی را که اسلام را بود پشت». تقی زاده که به نوشته آدمیت در قضیه کشتن سید بهبهانی همراه با حیدرخان عمواغلی مسئولیت مستقیم داشت یارای ماندن نتوانست و به بهانه مرخصی از مجلس شورای ملی، ایران را ترک کرده به استانبول رفت. او متهم به لامذهبی بود و بسیاری فرقه تحت ریاستش (فرقه دمکرات ایران) را «منشأ فتنه و فساد، و عامل نابسامانی امور دولت» می‌دانستند. یک سال بعد ادوارد براون نامه‌ای به آیت الله خراسانی نوشت تا بلکه تقی زاده را از تبعید و عسرت برهاند. اما آخوند در پاسخ به خواسته او یادآور شد «مداخله در این جزئیات را در عهده ندارد». البته برخی با استناد به این مکاتبات انجام شده، در صحت ارسال تکفیرنامه تقی زاده از جانب آخوند خراسانی تردید برده، آن را شایعه‌ای بی‌اساس دانسته‌اند (ر.ک: آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، ۱۳۵۴ ش؛ مجید کفائی، عبدالحسین، مرگی در نور (زندگانی آخوند خراسانی)، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۹ ش).

۱۳- تقی زاده، حسن، زندگانی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۷۲ ش، ۱۹۸.

۱۴- همو، ۲۰۱.

۱۵- همو، ۲۰۴.

۱۶- همو، ۷-۲۷۶.

۱۷- راثین، اسماعیل، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، تهران، امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۵۷ ش، ۵۲۸-۵۳۲.

۱۸- تقی زاده، ۷-۲۶۶.

۱۹- همو، ۵-۶۱۴؛ «نامه‌های سیاسی علاء به تقی زاده»، به کوشش ایرج افشار، آینده، شماره ۹-۱۲ (آذر-اسفند ۱۳۶۹)، ۷۹۲-۹.

۲۰- مستوفی، عبدالله، تاریخ اجتماعی و اداری ایران در دوره قاجار یا شرح زندگانی من، ج ۲، تهران، زوار، ۱۳۷۱ ش، ۲۹۸.

۲۱- عاقلی، ۱۰۱۳/۲.

۲۲- ممتحن الدوله و...، ۲۵۳.

۲۳- اسکندری، عباس، تاریخ مفصل مشروطیت ایران یا کتاب آرزو، تهران، غزل، ۱۳۶۱ ش، ۱۴۱.

۲۴- بهار (ملک الشعرا)، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش، ۱۹۵.

25- Arthur Chester Millspough.

۲۶- بیات، کاوه، «قوام السلطنه و ایالات متحده امریکا»، گنجینه اسناد، شماره ۱ (۱۳۶۰ ش)، ۷-۲۶.

۲۷- تقی زاده، ۹-۱۹۸.

۲۸- امیرطهماسب، عبدالله، تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی...، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵ ش، ۲۲۵.

۲۹- درباره علل مخالفت با ماده واحده تغییر سلطنت، مصدق سخن رانی مستدل و پرشوری کرد. وی معتقد بود که تصویب و اجرای ماده واحده مزبور رضاخان را به پادشاه مشروطه و بی‌قدرتی مبدل می‌کند که در این صورت مملکت رهبری سیاستمدار و توانا را از دست خواهد داد. و یا از او مستبدی خواهد ساخت که دستاوردهای انقلاب مشروطه را از بین

مجموعه مطالعات تاریخی

- خواهد برد. از این رو او در بخشی از سخنانش گفت «اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهد، زیر بار این حرفها نمی روم».
- ۳۰- صورت مذاکرات مجلس (۹ آبان ۱۳۰۴)، به نقل از: مروارید، یونس، از مشروطه تا جمهوری...، ج ۱، تهران، نشر اوحدی، ۴۶۴.
- ۳۱- مدرسی، علی، مدرس، ج ۲، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۶۶ ش، ۲۳۹. درباره انگیزه های مخالفت نمایندگان مزبور با به قدرت رسیدن رضاخان سردار سپه و اینکه پایان کار آنها به کجا انجامید، بهتر است به نامه ای اشاره کنیم که سیدحسن تقی زاده، یکی از مخالفان نامبرده شده در ۱۳۰۹ ش خطاب به رضاشاه نوشته و خدمات و مساعدتهای خود را نسبت به حکومت پهلوی یادآور شده است (ر. ک: اسناد فراماسوئری در ایران، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۰ ش، ۹-۹۸).
- ۳۲- تقی زاده، ۲۰۵.
- ۳۳- پسیان و...، ۳۷۲.
- ۳۴- استوارت، ریچارد. ۱، در آخرین روزهای رضاشاه، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین، ۱۳۷۰ ش، ۳۶۴-۵.
- 35- Ivan Sadtchikov.
- ۳۶- مهدوی، عبدالرضا (هوشنگ)، تاریخ روابط خارجی ایران و...، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵ ش، ۴۲۹.
- ۳۷- فرمانفرمایان، منوچهر، از تهران تا کاراکاس، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۳ ش، ۵۲۶؛ سنجابی، کریم، امیدها و ناامیدی های لندن، جبهه ملیون ایران، ۱۳۶۸ ش، ۷۸.
- 38- Tryg Velie.
- ۳۹- مهدوی، همان، ۴۳۰.
- ۴۰- اردلان، ۳۲۶.
- ۴۱- هیکل، محمد حسنین، ایران روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، تهران، الهام، ۱۳۶۲ ش، ۸۰.
- ۴۲- پهلوی، محمدرضا، مأموریت برای وطن، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۰ ش، ۱۴۹.
- ۴۳- راتین، همان، ۲۰/۳-۵۱۹.
- ۴۴- خوشه (۱۳۳۰/۱۱/۲۹).
- ۴۵- گذشته چراغ راه آینده است، گروه جامی، تهران، بی نا، بی تا، ۵۴۲.
- ۴۶- ایوانف، م. س، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسین قائم پناه، بی جا، بی نا، ۱۳۵۶ ش، ۱۰۶.
- ۴۷- مصدق، محمد، خاطرات و تألمات، تهران، علمی، چ هفتم، ۱۳۷۲ ش، ۱۷۷.
- 48- George C. Mc Ghee.
- ۴۹- بهنود، مسعود، دولتهای ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷، تهران، جاویدان، ۱۳۷۴، ۳۲۷.
- ۵۰- مکی، حسین، سالهای نهضت ملی، ج ۱، تهران، علمی، ۱۳۷۰ ش، ۸۰-۲۷۹.
- 51- Loy Henderson.
- ۵۲- نجاتی، غلامرضا، مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، تهران، رسا، ۱۳۷۷ ش، ۹-۴۲۸.
- ۵۳- آرامش، احمد، هفت سال در زندان آریامهر، به کوشش اسماعیل راتین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸ ش، ۱۳۴.
- ۵۴- ذبیح، سپهر، ایران در دوره دکتر مصدق، ترجمه محمد رفیع مهرآبادی، تهران، عطائی، ۱۳۷۰ ش، ۱۵۹.

- ۵۵- سازمان پیمان مرکزی (Central Treaty Organization) با علامت اختصاری CENTO.
- ۵۶- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۸۹۸، به تاریخ ۱۳۳۴/۶/۱۹.
- ۵۷- تربتی سنجایی، محمود، قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، تهران، اسیا، ۱۳۷۵، ش ۱۳۵.
- ۵۸- یک سال بعد از آنکه عبدالکریم قاسم در عراق کودتا کرد (۱۹۵۸ م) دولت عراق از این پیمان خارج شد. به دنبال آن پیمان بغداد به سازمان پیمان مرکزی یا سنتو تغییر نام داد. این پیمان در واقع حلقه‌ای از زنجیر اتحادیه‌های نظامی غرب از پیمان آتلانتیک تا پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو) و پیمان امنیت اقیانوس آرام (آنزوس) بود. امریکا با وجود اینکه عضویت کامل آن را نپذیرفت تا پیمانهای نظامی دو جانبه با هر سه کشور ایران، ترکیه و پاکستان عملاً نقش رهبری و کارگردانی آن را به عهده داشت. سازمان پیمان مرکزی از ۱۹۷۹ م/۱۳۵۸ ش به بعد که جمهوری اسلامی ایران خروج خود را از آن اعلام کرد عملاً اعتبارش را از دست داد.
- ۵۹- آرامش، احمد، خاطرات سیاسی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، اصفهان، جی نشر، ۱۳ ش، ۱۹۲.
- ۶۰- همو، ۷۴.
- ۶۱- همو، ۴-۱۹۳.
- ۶۲- همو، ۵-۱۹۴.
- ۶۳- تربتی سنجایی، ۶-۱۳۵.
- ۶۴- امام جمعه با پیش کش کردن صد هزار تومان وجه نقد و رسانیدن سلام شاه به نواب، سه پیشنهاد کرد: ۱- در یکی از کشورهای اسلامی بنا به انتخاب خود نواب سفیر شود. ۲- محل و منزلی برای نواب آماده شود تا مردان خود را در آنجا بپذیرد و «ماهی ده هزار تومان هم حق سفره» دریافت کند. ۳- اگر دو پیشنهاد قبلی را نواب نپذیرفت با همکاری و خرج محمدرضا پهلوی یک حزب بزرگ اسلامی را در ایران به وجود آورد. نواب هر سه پیشنهاد را با عصبانیت و دشنام به امام جمعه و شاه رد کرد و امام جمعه با هراس منزل نواب را ترک گفت (ر. ک: عراقی، مهدی، ناگفته‌ها، تهران، رسا، ۱۳۷۰ ش، ۹-۱۲۸).
- ۶۵- عراقی، ۸۷.
- ۶۶- اطلاعات، شماره‌های ۸۸۳۸، ۸۸۴۲، ۸۸۴۴، ۸۸۴۵، ۸۸۵۰، ۸۸۵۱، ۸۸۵۷ (آبان ۱۳۳۴)، صفحات متعدد.
- ۶۷- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۲-۳-۴۱۶ به تاریخ ۱۳۳۷/۲/۱۴.
- ۶۸- همان، سند شماره ۲-۳-۲۳۱۳ به تاریخ ۱۳۳۸/۶/۴.
- ۶۹- میراشرفی، سیدمهدی، «برای ملت ما علاء برابر با بلاء است»، آتش، شماره ۲۷۶ (۱۳۴۰/۲/۲۷).
- ۷۰- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۱۹۷۶/۳۱۶ به تاریخ ۱۳۴۰/۵/۷.
- ۷۱- همان، سند شماره ۴۴۶/۴/۳۰۰ به تاریخ ۱۳۴۲/۸/۱۳.
- ۷۲- همانجا.
- ۷۳- اسناد فراماسونری در ایران، ۱/۳۴/۹۶؛ علاوه بر این دکتر مجید بزرگمهری بر اساس اسناد و کتابخانه لژ شرق اعظم (گراندا اوریان) فرانسه، حسین علاء را جزو اعضای لژ بیداری ایران برشمرده است.
- ۷۴- شاه‌آبادی، حمیدرضا، تاریخ آغازین فراماسونری ایران، ج ۱، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۸ ش، ۳۵-۳۲۹.
- ۷۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۲-۳-۱۲۹/ب به تاریخ ۱۳۳۷/۸/۱۹.
- ۷۶- راتین، ۳/۵۲۸.
- ۷۷- زاوش، ح. م.، دولتهای ایران در عصر مشروطیت، ج ۱، تهران، اشاره، ۱۳۷۰ ش، ۱۳۲ و ۲۴۸.
- ۷۸- اسناد فراماسونری در ایران، ۲/۲۷۸.

مختصات مطالعات تاریخی

- ۷۹- همان، ج ۱، ۲۹۸.
- ۸۰- Bad Oyenhansen.
- ۸۱- راتین، ۱۲/۳-۵۰۶.
- ۸۲- همو، ۷/۳-۵۱۶.
- ۸۳- همو، ۷/۳-۴۷۶.
- ۸۴- همو، ۳/۴۷۵.
- ۸۵- اسناد فراماسونری در ایران، ۷/۲-۸۶.
- ۸۶- همان، ۲/۸۶.
- ۸۷- «علاء و لائیزم»، شیرنامه، شماره ۱۵ (شهریور-مهر-آبان ۱۳۴۳)، ۱۸.
- 88- World Brother's.
- 89- D.r Clinchy.
- 90- Compton.
- ۹۱- راتین، ۴/۳-۴۷۳.
- ۹۲- همو، ۳۱/۳-۵۲۹.
- ۹۳- همو، ۲۰/۳-۵۱۹.
- ۹۴- همو، ۳/۵۲۰.
- ۹۵- اسناد فراماسونری در ایران، ۳/۱-۴۲.
- ۹۶- راتین، ۳/۵۲۰.
- ۹۷- همو، ۳/۵۲۱.
- ۹۸- اسناد فراماسونری در ایران، ۲/۲۰۱.
- ۹۹- راتین، همانجا.
- ۱۰۰- راتین، همان جا.
- ۱۰۱- عنوان «مه» که در گزارش ساواک آمده، عبارت است از همان عنوان «لژ مهر».
- ۱۰۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۴۶/۴۱۷۰۴۹ ب به تاریخ ۱۳۴۸/۱/۱۸.
- ۱۰۳- راتین، ۳/۵۲۲.
- ۱۰۴- اسناد فراماسونری در ایران، ۲/۲۱۶.
- ۱۰۵- راتین، ۳/۵۲۳.
- ۱۰۶- اسناد فراماسونری در ایران، ۱/۳۳۹.
- ۱۰۷- راتین، ۳/۵۲۵.
- ۱۰۸- همان جا.
- ۱۰۹- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، همان جا.
- ۱۱۰- همان، ۱/۲۳۱.
- ۱۱۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۳۰۰/ن/۸۲۵، به تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۴.
- ۱۱۲- رواسانی، شاپور، دولت و حکومت در ایران، بی جا، نشر شمع، بی تا، ۲۴۲.
- ۱۱۳- زاوش، ۱۱۳.

حسین علاء

- ۱۱۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۲-۳-۱۲۹/ب، به تاریخ ۱۳۳۷/۸/۱۹.
- ۱۱۵- این گزارش چند روز پس از مرگ علاء، در اواخر تیر ۱۳۴۳، تهیه شده است.
- ۱۱۶- ابتهاج، ابوالحسن، خاطرات، ج ۱، به کوشش علیرضا عروضی، تهران، ۱۳۷۱ ش، ۵-۶۴.
- ۱۱۷- آرامش، ۱۹۴.
- ۱۱۸- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، همان جا.
- ۱۱۹- همان، سند شماره ۱۶۷/س-ن/ج، بتاریخ ۱۳۳۸/۵/۲.
- ۱۲۰- ثابت، حبیب‌اله، خاطرات (به قلم خود ایشان)، ۲-۲۳۱ و ۲۷۳.
- ۱۲۱- میر، حسین، تشکیلات فراماسونری در ایران با اسامی و اسناد منتشر نشده، علمی، ۱۳۷۰ ش، ۳۲۶.
- ۱۲۲- «گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران»، جوانان امروز، شماره ۱۱۸۷ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۹)، ۴۳.
- ۱۲۳- نور خراسان، شماره ۶۱۸ (تیر ۱۳۴۳)، ۱.

124- Arthur Agham Pope.

جالب است بدانیم که اگر چه پوپ تلاشهای زیادی در زمینه ایران شناسی انجام داد، اما بر اساس تحقیقاتی که اخیراً صورت گرفته، معلوم شده، که آرتور پوپ از وابستگان سازمان سیا بود و در غارت کردن اشیای عتیقه و آثار باستانی ایران و قاچاق آنها از طریق سفارت امریکا در ایران دست داشته است.

- ۱۲۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۱۳۰۰/۳۲۶، بتاریخ ۱۳۴۳/۴/۲۹.